

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232043**

UNIVERSAL  
LIBRARY











بیرون ازین بیرون ملکین و بیرون مملکت



در بیان حال و سیرت و صفات و مناقب و احوال و احوال و احوال

شکو و سپاس نامی و دعا القی را سرود که نوع انسان را اشرف انواع آفریده که اقال عزوجل فی کتابه الکریم  
 تقدیر مناسبتی آدم و ابشاز از سایر مخلوقات برگزیده علی الخصوص سادات کرام و اصحاب عظام امن  
 بین امت مقتدی انام گردانیده و مودت آنها را بر تمام محم و حبب لازم ساخته و در و نامعدود بر سر واریا  
 نههای اولیا صاحب قاف تو همین او اونی با و که جهانی را از گوی ضلالت بر آورده راه راست تابدیت  
 فرموده و بر آن اصحاب است که پیشوای دین و ایمان و باعث جریان دین شین در عالم و عالمیان اند اما  
 بعد میگویند اذل لم یومین بزویه گنای منزوی البوالخر محمد معین الدین الکاظمی المشهد  
 الکریمی ابن حضرت شناه خیرت علی قدس سره ابن صاحب حالات ذی الجی و الکرامات سید احمد قدس سره  
 که از ابتدای تحصیل خیال آن بود که رساله مختصر مشتمل بر ملاح آل عباد و اولاد خاتم الخلفا و محتوی بر برخی  
 احوال و احوال خود که از مشهد مقدس هندی وستان تشرفین آورده اند و از قدوم سمیت لزوم خود این مزر  
 بوم را رشتک گلستان ارم که در آن شهر بزرگان با عز و شان آمدند و مشهد هندی وستان آمدند و فیض  
 بزرگان این مزر بوم دستار است همچو توران و روم و سمرقند و مکر سبب پرانگی باقیشتت حال  
 و علو شدن اطراف و اکناف از هر چهل جهلا و کسا و بازاری علم و علما و کثرت تدیس طلبه علوم که فرصت نفس  
 نبود و این عروس خیالی بر منصف ظهور نیامد عالمیا توفیق الهی و توفیق فضلین بزرگان با وجود چنین عوائق توفیق  
 و موانع نامتناهی رساله اکنون غلط الباس ظهور پوشید الحمد لله علی ذلک بجز مقصد و فائده مرتب کردم  
 و تحفه الاحقاد فی حال لال و الاجرا و معمم ختم توفیق لا باسد و بحسبی و نعم  
 الکیل و نعم المولی و نعم النصیر مقصد اول در بیان دعوت الهیت عفت الهارت باید دانست  
 که مودت و محبت آل عباد و اولاد خاتم الخلفا واجب لازم است بگفته نامد و باعث خیر ایمان و عداوت ایشان

دین قدیم  
 ابدان و دین  
 ۱۲۰ مشه فایده  
 محمد  
 بیست و پنج



الحق من ذلت بحال ان اعضا من ذلت

نموده بانه منها موجب كفو ضلال بهر علم تعظيم نشان بركان محبت بجان و رعایت حقوق آنها بصرف و ايفاء  
از اهل مودين است رضای نام فقط محبت بلبیت عفت و طهارت را نیست بلكه رضای نام ست از انكار كردن  
فضیلت اصحاب سوان بعضی اشتن و قلوب انبیا شایع محبت فقط بآن اول چنانكه گفت امام شافعی كه از  
جتهیدن ربه و اقطالی من ست لكان الرضی حبال محمد فليشبهوا التقلید الرضی یعنی اگر هست رضی  
دوستی اولاد محمد پس گواه میگيریم نه در دو جازا كه من الرضی ام پس سنی آنست كه باشد شيفته بدوستی آل  
بنو ن و فرقیته محبت اصحاب سوان رنه او منافق و بدخت ست و از لطافت و رگاو عجايب است پروردگار  
آنست كه عدد لفظ سنی موافق بحساب سجد بر سر عدد حبل علی واقع شده پس كه سبك نباشد در دل و حب علی  
شمار كرده و خواهد شد از سنی چه خوشتر گفت قائل این شهر خاچی خوازا بهیاشد سنی و حب علی را در یاب و اكلمه  
اما میباید رضی را و فضل از راه عدا و عدوت مشهور كرده اند كه كه تباهست و جماعت فضائل آل عباد و مناقب  
علی رضی و اوصاف آنكه نه بی نیست این بهتان عظیم است كه بر لبست بسته اند و دروغ محض صبدی قول  
قائل الكذب فی الرضی یعنی دروغ در و افضول و در این ایشان كذب بهتان ست شهر خاچی الله والرسول  
معاذ من لسان المودى كیف نامه با بده و كفی باشد شهید كه فضائل آل عباد و مناقب علی رضی و اوصاف كذب  
اهل سنت و اهل بدعتی اند كه تعارض كنند بیک فضائل اهل بدعت و طهارت و مناقب آل عباد و اوصاف كذب خود میارند متوجه از كذب  
اهل سنت كه علماء و انبیا بمعامله خود كذب بهیض حدیث استخرج كرده اند و از اخبار حیره عظیمه كه آن فاسقان مقهور و مغلوب ساخته نام  
الجماعه و فیل اهل كذب را نیدند و سابق ازین آن فاسقان نام حضرت بنی علی رضی را از خطیبه و اقرار کرده بودند اهل طایفه  
اهل سنت حمل الله ازین كرده ملاعنه در تحریر و تقریر و بابت قب بر رضی جهاد عظیم و سعی جهم كرده چنانكه الفضیل  
مقیم و در تحفه اثنی عشره تصنیف استاد الانصار خاتم المحدثین المفسرین محقق دهلوی گفته كه ذكر آنها با  
طول ساله ست الله والرسول تباهست لعنه باید كه ملعونه از بیان فضائل اهل بدعت محنت و طهارت  
و مناقب علی رضی و اوصاف كذب اگر چه دلائل بیشمار اند بلكه اهل سنت و جماعت محبت آل عباد را علی بران میباید  
و در عظیم فكریم شایسته فرقیه و فرقیه كند و مگر كین دلیل كه نهایت حلی و واضح ست بنا بر اختصار رساله و قول شهید  
منته نمونه از خرد و آریان كنیم بلكه بر جمله ست رسول ظاهر است كه اهل سنت این خود را بنی در خانه جمعیت  
میكنند و خود را بان خاندان منسوب میگردد و اند نهایت تعظیم و تكريم میكنند و آل عباد و اوصاف بی پیران سلسله  
سینه واقع اند و همه سلسل اهل سنت برین پیشوایان رجوع میكنند و مصرع كدام سلسله را بر بر تفسیر رسیده و عجب

است که کسی بیرون است و خود را بطنیم میگوید و فقیه فرمود که او ویران بیرون است و استاد اعظم میگوید  
بلکه تعزین کنند این بذل الاثبات همین نیست این مگر بتان اشکارا این امر تمام عالم و عالمیان انظر من  
الشمس و این من لاس تحت عظم این مگر و ضلال چه شد که این قدر هم غیبت و بختان عظیم می بینند  
اعتق مذموب است از فضل این و میان متوسط واقع شده در میان افراط و تفریط یعنی خروج و دفع  
یعنی جامع است بحسب طبیعت عظام و موت اصحاب که ام چنانکه شرعیت سرور کائنات مفرج موجودات  
متوسط واقع شده در میان افراط یعنی شرعیت حضرت موسی و تفریط یعنی شرعیت حضرت عیسی  
خواب بسبب بغض آل عبا و تمام خلفاء مقهور و ملعون شدند و روافض بجهت عدوت اصحاب مصطفی  
ضال مگر راه گشند و است و جماعت بفضله تعالی تا که در خطبایه ضلاله محظوظ ماند و مجاهدی بسبب است  
فرقه ضاله خواب را از طاعن خارج تمام خلفاء و ذی النورین جوابات ثانی دادند و فرقه گمراه روافض را از مطاعن  
اصحاب کرام و خلفاء را بشنید رضی الله عنهم و از واج مطالبات کلامات کافی و فضائل بسبب بغض آل عبا  
و عدوت اصحاب خلفاء محظوظ و مصون ماندند و از بیسبب بیسبب گسختند و این دو فرقه ضاله و بیسبب این  
لعین افتاده و درین خود را بر باد دادند و فلک فضل را بدو تیره بین پشاور و فضل العظیم انجام محبت  
موت و عظیم میگوید طبیعت عظام و اصحاب کرام که از امام عین می ایمان است احادیث نبوی آیات و کلام  
لا اله الا الله و شهادتین بر در و مکتب انام و پیشوا استیذان و کلام مطلوب مشحون است که احدی محال نکار نیست  
عدوت از ایشان دل اشتیاق می ایمان خود را با کردن است و دلیل واضح حقیقت تعجب نیست  
که اولیا الله و مکرر محلی ملل در ملل شتی از امت سرور کائنات نیستند حال آنکه اتفاق ارباب تصوف بر آنست  
که ولایت یک جزو است نه از جزو نبوت پسین و بیله اولیا الله و این مذموب نباشند آن مذموب حق و پسندیده  
رب لغت نیست و بفضله تعالی و مذموب است لا تعد ولا تحصى از سلف تا خلف اولیا الله بوده اند  
الله تعالی تا قیام قیامت قائم خواهند ماند و سلسله ایشان تا فتح صور از اولیا الله و انما الله علیه السلام  
البتا جاری خواهد ماند مسئله بیعت و حال سلسله را در رساله از انزاله الاشباه عن سلسله اولیا الله تفصیل ذکر  
کرده ام و ضلالت مکرر این فرقه ضاله روافض نه از محبت آل نبول بلکه بسبب بغض اصحاب سول سید عالم صل  
است باید است که ایات کثیره و در فغان مجید و احادیث صحیحه نبویه لا تعد ولا تحصى در مدح و مناقب کرب  
و شرف لیک عباد اصحاب مصطفی دارد که انکار و باعث کفره ذلیل و عیال آن چنانکه هر دو فرقه ضاله ضلالتی

و روافض که مخدو شیطانی اند مرتکب شده اند و بجز بیهوده و چنانکه میبود و انصاف تورات و انجیل را بر این مکتب  
و ذکر آنست و کلمات تحریف کردند و حق جل و علا حبیب خود را در قرآن مجید از آن خبر داده و خود با مدین سوره الاحقاف را  
سلف جلف و سیرین مخدعین او میدارند و در این مکتب کلام را هم صحت عظام کتب بسطوط و وقایع و فاضله  
بمسائل غبیقه و صحاح الف و قیقه و تصنیف کرده اند که لایحی علی السیف مدین عمال نافه که نهایت مختصر است و آن  
بجز خوارناید که بنا بر صدق اندک کلام و لا تنزل کلامی نموده از خواری چند روایات تمیجی که کتب قهره انصاف را  
بکلمه ظهور آمده باید است که مع البیست و لالت صیرج است برودت و محبت سرور کائنات باید که نکر کرده شود  
ایران عظیم و صیرلجان از طعن طاعنان جواب او اما شناسی حدیث که بر طعنی کردن با اعتقاد آنها کرده اند و از این  
شهر قالد از فضیلت قلت کلاما الا فی دینی و لا اعتقادی تو لیت من غیر شک خیر اما من خبر داده و انکان حبیب  
رضافانی از فضل العباد ترجمه گفت ایاز فاضل شدی گفت نیست رضفین اعتقاد من قولاً که دم بی تبهترین نام  
و بهترین هادی و او کایش دوستی ولی یعنی علی رضفین است که من با فاضل تمام از بنداشته شناسی آنکه سنت نبوی  
را اختیار و تویم او است قوی و زبان فصیح و لفظ مستین گفت در طعنی شهر شما این اگر بود رضفین حبیب آل رسول یا نوالا  
بخاندان بول کوگو ابایش آدمی و پری که ندید من غیر رضفین بری کیش من رضفین دین من رضفین است و رفع  
من رضفین حق رضفین است و مع آل عباد و لا سرور انبیا عین مع خود است بسبب علینت رسول چنانکه آنکه  
جامی نمایی را با شعار و بخت بیان کرده و این البیست در معنی بیت خوشین کنیز منی منم و تو نمند انسانی و ندیم  
بودا مید و هر اس که بجهاد اعتقاد پاک نیست از طعن که نهاده ام پاک و دستار رسول آل و میز نشین هم بکمال و میم  
جوهرن کان ویشا است و رخت می از کان ویشا است چو سلمان شدیم ز آل البیت گشت روشن چراغ منین  
بعیت دانا سولی اللهم و مولی القوم کان ثم و لا اعاف الله تم مست عشق اند عاشقان ام لا یجانون و لا طلائع  
چون و خوشن صادقان رسولی که یکنایه افان ترسم این رضفین محض یان است رسم حرفی بل عرفانست رضفین گر  
است حب آل بنی رضفین فرض است بر نکی و غبی خود را باید کرد که نسب آل عباد و لا و صطفی اعلی و عظم تبه بر انساب  
از انساب ابراهیم و عیسی از نب بر نکان کرام لی یوم القیام و با اعتبار خیرت رسول و قرابت بول افضل و اکو لم نذار  
سائر مخلوقات لهذا و دوت نشان واجب است بر کافه خلایق همین است مذنب حق و الهست بتاعت شکر صند که با جداد  
عظام حقیر از سادات جلیل القدر از اولاد امام همام حضرت امام موسی کاظم که از مشبه تقدس سبح و ظهور بسیار و این  
افوز بند وستان جنت نشان شدند و این سرزمین اسباب جرایم این اسلام غربت چنان گردانیدند فیصل این

اجماع و مقصد و مآل نشانه آنکه حکایت شخصی مذکور یکی از سنی مذرب را باب طریقت صاحب حال مدعی  
 کرد که محبت المیبت عفت و طهارت و زهد و شایسته حکم دار ایشان از شیعی مذرب پرسیدند که در مذرب شما چه حکم است  
 او گفت در مذرب ما جز این است صاحب را باب طریقت گفت در جواب این که الحمد لله و مذرب یعنی لمیبت کل بیان  
 است حکایت شخصی سید بنی فاطمه ظاهر انگنده یعنی ریش خلق و کیس و در دربار بادشاه وقت برای غرض نیاید  
 و رفت میداشت شخصی عالم ظاهر آراسته از قوم رزاق در بار بادشاه حاضر میشد چون که بادشاه وقت دین را بود و بطایط  
 او را و رسول تعظیم و تکریم سید صاحب یاده میکرد این ام عالم را ناگوار طبیعت اقتدا یک ساله باین مضمون که عالم گو  
 رزقل باشد از سید خلاف شرع افضل است و واجب تعظیم تالیف کرد و در خواست که بنظر بادشاه گذرانده غرضش ازین  
 تالیف آن بود که بادشاه تعظیمش را یاده نماید چنانکه رساله تمام شد و بنیت بیضه رسید عالم مذکور از ده کو که ساله این  
 بادشاه کند منور و نوبت گذرانیدن رسید بود که همان شب عالم مذکور سر و کائنات مخور موجودات را بخوابید که در  
 نشسته اند و آن سید صاحب سر خود را بر زانوی مبارک آنحضرت نهاده اند عالم مذکور این حال عجیب سماع نموده  
 حیران ماند و بادب تمام بر آنحضرت سلام کرد و سر و کائنات روی مبارک خود را از طرف عالم مذکور اندیکه عالم مذکور طرف خود  
 رفته بود با تمام سلام کرد آنحضرت روی مبارک خود را از طرف همگردانید و کمال غیض و غضب بر وجه مبارک  
 بود بود و عالم این حال حایه نموده از رة تمام براندام افتاد و با لجرم و زهرن خود دانست که کافر شدم چه آنحضرت  
 از ما غضبنا که آنکمال اضطراب بخندت آنحضرت در آن روی صادق و باحیاح و از روی عرض نمود که باعث عیض و غضب  
 بندگان حضور بر این حقیر سر را تقصیر غلام معلوم نمیشود آنحضرت در عین غیض و غضب از زبان الهام ترجمان فرمودند آیا  
 عالم زانو لا و اما افضل است عالم این فرزانگیه از خواب بیدار شده مضطرب حیران گردید و دانست که خلعان و دنیا و  
 آخرت عارض عالم گردید و از حد کت ناشایسته خود یعنی تالیف سالسیا از بسیار نادم و پشیمان شده رساله  
 مسطوره پاره پاره کرد که اثری از آن باقی نماند علی الصبح بنی مت سید صاحب شرافت حلقه و زرد سید صاحب آواز  
 شنیده میروند تشریف آوردند پرسیدند که کیست عالم مذکور عرض کرد که عاصی گناهکار و سیاه گناه و گستاخی از سران  
 فرمایید سید صاحب که ازین ملامت واقف محض بودند اگر گفتا عالم تجیر شده فرمودند که شاه گناهان و گناهان که معان کنم  
 و شما که عالم هستید رتبه تا اعلی و ارفع است ازین سخنان که میگفتید عالم مذکور در حاله تالیف رساله از اعوا شیطانی  
 و نفس آماره و روی صادق و غضب سر و کائنات نسبت خود نقل کرده سید صاحب این حکایت عجیب و غریب شنیده  
 متعجب شده فرمودند که چلی نبی آدم است که خیال و لا و خود گوناقتن باشد رسید از اند علی الخصوص سرور انبیاء

که همیشه خیال است خود میلند چه جای که اولاد عالم مذکور از ان و از افعال شایسته خود تائب شده تعظیم و تکریم بسیار  
 سادات کرام میکرد و عمر شریف خود را برین طریق هدر میدادند چنانکه در این بیان وجوب مودت و محبت آل رسول و اولاد و قبول  
 قال تهر غزول و عاقل لا اسکلم علیه جزا الا المنة فی القرنی فرمود حق تعالی جلشانه بگوای محمد رسول منیکم از شما  
 تبلیغ احکام هیچ فردی مگر دوستی و محبت قربی و اطمینان فی تفسیر المداکر و البیضاوی و الشعلی و کشف و بی  
 انه لما نزلت هذه الآية قيل لرسول الله من قرأ بک من هؤلاء الذین حببت علینا مودتهم قال علی وفاطمة و  
 ابناهما ترجمه و تفسیر و ارک و بیضاوی و تفسیر شعلی و کشف مذکور است که روایت کرده اند هرگاه که این آیات  
 نازل شد سالی از جناب سالت پناه سوال کرد که کدام اند از قرابت تو یا رسول الله که دوستی و محبت ایشان بر ما  
 واجب لازم است فرمود آنحضرت که واجب الحببت از قرابت من علی وفاطمة و هر دو پسران ایشان حسن حسین  
 علیهما السلام و سالت سالت پناه سوال کرد که چون آنحضرت خبیث خدا نداد اطمینان محبوب  
 مصطفی پناه چه تواتر معروف و تواتر مشهور است و مودت اغریزین اغریز است و محبوبان رسول الله شرف  
 ترین اشرف پس از ابراهیم شریف و اده و تاحف الشی فی محله باشد پس مودت یعنی مودت خاندان <sup>مصطفی</sup>  
 بر مودت منضج و واجب ثابت است که اگر قبول کند و نقاد شود و مؤمن و موحد باشد و الا کافری و کافر و کافر  
 عبارتند از اگر کسی امانت نماید و علوی را علوی که اگر قبول کند و نقاد شود و مؤمن و موحد باشد و الا کافری و کافر و کافر  
 کسی که بگوید غیر خداست و او دوست داشته است من و دوست نمیدارم کافر گردد و بالجمله از اینجا گفته اند التکبر ملعون  
 یعنی تکبر با مصطفی یا کسی که تکبر نماید با مصطفی باز گردد ملعون است باید دانست که تکبر و امانت و جفا و حقارت و له  
 بوالعقل و دنیا و حسا و شرعا ثابت است بلکه امانت غرام که نسل یهود و اصل جفا و امانت و جفا و حقارت و له  
 چه گمان است مگر آنکه امانت کفرش عالم که پوست گاو و خرس است بمساحل عالم کفر و نود و سیما فرزندی که جبر علی  
 و با کمال صلب و قلبی است امانت و عناد و می مصطفی سرایت کند حاش الله لا یظن احد انهم ذکره الا اولیا سیکوید که  
 را بر حضرت رسالت پناه ایمان است و بر اولاد و عی ایمان را در دوا و لغی و عناد و استکبار و اولادش باز نیاید از عناد  
 آنحضرت باز نیاید باشد ایانی بینی که دشمنان و لادشمنان دشمن شاه است و محبا و لادشمنان حب شاه و از بهر این  
 در زاهدی و عقابی سیکوید که مودت اولاد رسول شریفان است پس حاصل منی آیه تفریقا باشد که بگوای  
 محمد و این گروه یگان خود را که میخواهم از شما تبلیغ و حتی جبر مکرر انکه از جور و جفا و اولاد من بازماند و احسان  
 حسنات از ایشان باز سیکوید و از فسق و فجور ایشان رعایت ایشان فرود نگذارد و آنچه تمنای ایشان باشد

بر ایشان رسانیده لایحه تخته المحبته چنانچه محبت است قال الله تعالی بن قیتر حسنه نه رواه فاما حسن  
اینکه که با صفت با شریفه سابق است فی المذاکر علی لیدی تمها الموت الی آل الرسول یعنی کسانچه مود  
اولاد و طایفه رسول خداست و ذکر آیه شریفه بعد از آنکه بیان حال است و وجوب مودت قریبی رسول و شرف است  
که در حدیث حدیث ثریبی است اگر چه بظاهر عام است کما قال فی المذاکر لاطار احمد و میانی حسنه کانت لاناها تینا  
المعتمد تا اولاد و نیا لکن ما عینیت فی المودقه تجمیع چنانکه گفت و تفسیر ما را که در بیان آیه بن قیتر و اولاد طایفه عام  
است چه رسد که باشد لیکن فی آیه که می نماید شامل است مودت را شامل شدن بذاته اسباب ذکر این آیه شریفه بعد از ذکر  
آیه که مودت یعنی اگر چه بظاهر عام را دوست یکسان است بعد از آنکه مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت  
که از سه مودت قریبی است و مودت این است حدیث شریف است مروی از عبد الله بن عباس گفت عباد الله  
عباس گفت که نازل شد قل لا اسئلكم جزا الا الموده فی التمی و بن قیتر حسنه نه رواه فاما حسنه صحابه کرام هم با رسول  
الله که مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت  
روایت کرد این حدیث را بن ابی حاتم و حاکم و حاکم علیه السلام مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت مودت  
که مودت  
نموده باشد و آنچه را از خود مودت  
اولاد رسول باشد نه که بیزیر که خواست محبوب را هیچ محب که مودت  
خود پس به اندل عندک شئی فاکمل فانی جامع ایاز و شما چیزی هست که بخورم او را هر آینه من بکنم بکله طریقه  
مودت و آنچه را بیکای است که کالای دوست بی اذن دوست بستاند که قضیه محبت چنین است عجب از عجب  
اگر کسی است که خود را مودت عاشق رسول خواند و از دوستی خاندان اطمینت تصور کند و ورشته انانیا  
الشیخ فی تومر کالانی است خود را و اندو بیا ننگ را شمشیر شمشیر خود را نشود و کاره مع ذلک کرد دعوت کنند او  
رسول را که فقر باشد و خواند و دانکه ناخوانده ایند از در بیرون برانند اگر دعوت از بیرون مطلق است اجابت  
آن خیانت است نه دیانت و کجای گفته و فتیله معلوم شود و دعوت چیزی از فساد و یا چیزی که لایق شود و بسبب  
و طعن نرین آن دعوت جائز نیست و در مشارق سیگو نیست دعوت که در ویشا از بیرون ارند و تو نگران با  
دزون خواند بسبب که دشمن فقر این دعوت را انحضرت ص بئس له عوده خوانده خاصه که فرزندان و دلند  
رسول را که مودت شان بنصرت است پس چون ایشان را دعوت بیرون گذارند از محبت بیزار باشند

و این دعوت نباشد بلکه طوطی دعوت باشد حضرت علیه السلام حکایت کرده اند که چون خواهر فرید الحق والدین گنج  
شکریه را به عمار دعوت می آمدند میفرمودند که بیک شرط قبول میکنم که سادات را در پیش دارند و ایشان را  
بر صدد رجاء و تهنیت بدین عادات حمیده و خصال پسندیده تطبیق کنم گشت زبانت نشان از دکان و خواها  
پیش نظر باید داشت علی الخصوص عایت کسانی که به نص قرآنی و حدیث نبوی محل دعوت و تفریح است اند باید  
و آنست که احادیث بسیار در معنی آن دعوت و محبت کردن از ایشان در صحاح وارد اند لکن اجمالاً اختصار ساله  
بر احادیث چند که التماس کرده شده فی المشکوۃ اخرج مسلم عن یس بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فیما خطبنا  
باربعی اخرجهم من مکه و مدینه فحمد الله و انشی علیه و عطف و ذکر ثم قال ما بعد ایها الناس انما انما بشر لو تنک  
ان یا بنی رسول ربی فاجبت و انما انک فیکلم الثقلمین و لهما کتاب بعد فی الهمدی و انور فخذ و کتاب الله  
و انتم سکو اب فحث علی کتاب الله و غیب فی ثم قال و اهل بنی و اذکر کم اسدی اهل بنی اذکر کم اسدی اهل بنی  
اذکر کم اسدی اهل بنی ترجمه روایت کرده سلم از یس بن ارقم که گفت زید بن ارقم ایستاد رسول خدا صریحی  
در میان ما در جای که خطبه میخواند موضوعی که در اینجا بود خوانده میشد آن موضوعی شتم عذیر بیان مکه مدینه  
پس تشکر و ثنا بجانب حق علامه احوالی بجا آورد و نصیحت و تذکره همان که اهل حق و اولی بود و او بعد از آن فرمود  
اما بعد و ثنا بدیند و آگاه باشی ای مردمان بدرستی که من بشیر ام قریب است که بیاید مرا فرستاده پروردگار من  
و قبول کنم او را ملوک الموت است یعنی ملوک الموت بیاید و من ازین عالم انتقال کنم لهذا شما را خطب میکنم و میکنم  
که میگذازم میان شما و خیر نفیس عظیم اول آن قرآن شریف کتاب خداست و در آن نور و هدایت است پس بگویند  
و علی که بیاور و او ای آن و چنگل زبیدی بومی تحریر پس فرمود بر کتاب الله و تشریف نمود با تسک و بی بعد از آن فرمود  
دوم از آن نفیس عظیم ابلهیت من انما یاد میسالم خدا را در حق ابلهیت خود سه مرتبه این کلمه را تکرار فرمود یعنی از  
خدا ترسید و حقوق ایشان نگاه دارد و محبت ایشان شعار و ثمار خود سازید و انهای حقیر قاحی یرو علی علی الخصوص  
یعنی کتاب خدا و آل عبا با هم جدا نخواهند شد تا که خواهند آمد بر برابر جوض کف از محبان و عاشقان خود و خبر خوانند  
و او این روایت در مشکلات شریف مذکور است و فیها ایضا اخرج احمد فی مسنده و ابن جریر و الحاكم فی المستدرک  
عن ابی ذر الغفاری ان قال فی هذا خطب ابی الکعبه سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول لا ان مثل اهل بنی فیکلم مثل سفینه فوج  
من کبها بنی و من تخلف عنها ملک ترجمه از ابی ذر غفاری روایت کرده اند که گفت ابو ذر و حالیکه گرفته بود و در  
کعبه نشینم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود آگاه باشید که مثال اهل بنی است من در میان شما مثال کشتی نوح است کسی که

سوار شد گشتی نوح نجات یافت از غارت نیا و غنی که یکیکه باز ماند و تاخت و در زیر غرق شد و بلا گشت ببحال دنیا  
 و آخرت گرفتار ماند پس بطوریکه حقون اولادین چنانکه لایق است بجای آورد مقامات اقصی رسید هر که انحراف از این  
 کرد گرفتار غارت غنی گردید و اخرج احکام علی بن ابی طالب از آن رسول الله قال خیرکم خیرکم لای علی من بعدی بهترین  
 کسی است که بهتر و نیکو باشد و حق البیتین بعد از من و اخرج احکام و التزمندی علی بن عباس قال سوال  
 ع احبوا الله لما یحبکم و احبوا الی بنی الحی برادر و عا که و تزمندی از ابن عباس که فرمود  
 رسول خدا دوست دارید و برای این چنین که همیا که هیچ از نعمت خود و دوست دارید و برای دوستی خدا و دوست  
 دار البیت و برای بنی سنی بن شاعر و بچسب مدح البیت است از آن مشربین آئین که گفته شد از اوج طبع  
 حب ایشان دلیل متذوقان منبغض ایشان نشان کفر و نفاق و قرب نشان پایداری و طاعت بعد نشان پایداری و غلبه  
 گرفتن اهل تقوی اهل ایمان صای علی را و نازلین قوم تقوی باشد و اندر آن خیل میشوایانند و اگر  
 چه سنده آسمان بالفضیل سالی من خیار اهل الارض زبان کو اکث انجم هیچ لفظی نیاید الا هم هم غیبت است  
 او و نبوه اهل بیت الشری از انهد که در شان سابق است و انعام بر همه خلق بعد از خدا و سر بر نامه را  
 رواج افروختی نام نشان است بعد نام خدای چشم بر نظم و نثر الهی باشد از همین نام نشان رونق اخرج  
 ابن جبهه الدالین فی الکبیر و ابن کوفی تاریخ عن محمد بن کعب القرطبی عن ابن عباس بن عبد المطلب ان رسول  
 قال بال قوم تخرجون ما ذرا و ارجل من المذنبی قطعه و اشد من الذی نفسی بیده لانه یقل قلبه مر الا بایان  
 بحکم الله تفر اجمعی برادران بن جبهه و طبرانی و دیگر و ابن عساکر و تاریخ خود از محمد بن کعب قرطبی از ابن عباس  
 از رسول الله که فرمود در رسول خدا چه حال است قوم که با هم سخن بگویند و گاه که می آید و می آید البیت بن قوت  
 میکنند سخن از معنی میسازند و قسمی که ذات بن در دست او است و ریشی آید و در دل مردی ایمان بگوید و دوست  
 البیت و برای خواجه تراث ایشان با من و سخن بیدار بن قمر قال قال رسول الله من یرید ان یری جن جی جوی  
 و میت عانی و لیکن جنبه الخلد التي وعدنی ربی فیقل انه یحب علی بن ابی طالب فان لم یخرج حکم من الی منی من  
 یخلف من ضلال کذا اخرج الطبرانی فی الکبیر و ابو نعیم فی مضاعف الصحابة وایت کرد و زین الدین که فرمود رسول خدا  
 کسیکه زندگانه بزرگوار میزد و موت بن بماند در جنت خلد که حق تعالی از من کرده است با آن جنت پس بگویند  
 که دوست دارد علی بن ابی طالب بدینیکه علی بن ابی طالب بیرون نخواهد آورد و شمار از البیت و نخواهد آورد و شمار  
 و ضلالک عن سلمان قال یمن سلمان شد حبک اعلی قال سمعت رسول الله من احب علیا فقه اجنی گفت



مروی سلمان فارسی را که بسیارست محبت تو با علی ابن ابی طالب سلمان جواب داد شنیدم رسول خدا را که  
فرمود کسیکه دوست داشت علی را پس تحقیق که دوست داشت مرا و من بریده عن ابیه قال قل رسول الله  
ان الله امرنی بحب اربعة من اصحابی و اخری فی الحبحر الله قال قلنا من هم یا رسول الله و کلتنا یحبنا نیکون بنهم  
فقال لا ان علیاً منهم ثم سکت روایت است از بریده از پدر او گفت بریده فرمود رسول خدا بدرستی که حق  
است که در محبت چاکر از یاران من و خیر داد من که او سبحانه تعالی دوست میدارد آن چاکر را گفت بریده  
ای که اسم آنرا محبوبان تو در حال کلمه هر کس از ما دوست میدارد که با شتم من را از آنها یا رسول خدا پس فرمود  
اگاه باش بدرستی که علی از آنهاست بعد از آن خاتوش گشت و در سخن و آیات نام سلمان و نقاد و ابوذر  
که کافی از الله الخفا و الخوف غیره و اخرج الترمذی سلسلاً با سادات الاشراف ان النبی ع اخذ بیده حسن و حسین  
قال من احبنی واجب نین و اباء و اهلها کان حق فی دجنین یوم القیامة یأمر و یتذکر سلسل را طبعیت  
عفت و طهارت علیهم السلام بدرستی که رسول خدا گرفت و دست حسن و حسین را افزود و در اسبیکه دوست دارد  
و دوست دارد و این هر دو را بعد از ما و از آنها را پس آن کس همراه من خواب بود در جبین روز قیامت و فصل  
الخطاب حدیث طویانی آورده که اولی ان نسبت من مات علی حبس صحبه مات شیهة الا من مات علی  
حبس ل صحبه مات مغفوراً کسیکه مر و حبس آل محمد مر و شیهة اگاه باشد کسیکه مر و حبس آل محمد مر و مغفور  
چنین حدیث بسیار در مناقب طبعیت عفت و طهارت وارد شده اند که برای احصا آن دفتر بی پایان  
گنجایش آن ندارد و این قدر قابل برای تمجید و من تقنی متمسک بعبودت ال رسول تعظیم فکر بر آن قبول  
کافی و وافی است مملک اهل افاضی شهاب الدین دولت الیوی در رساله مناقب سادات ائمه اطهار  
فی شرح التعریف الشی حاکم یعنی با صمیمیت علی علیه السلام فرمود دوستی تو در چیزی که کن از عیب و گناه  
و اگر کرد و انداز طحون و تنکار پس نتیجه این بخاک است که دوست اولاد رسول الله عاقلانه است و فرزند  
رسول است قطع فطران عبادت و خواریشان زیرا که در آیه کریمه طلق قرنی تذکورت و فرزند با صلح  
اتباع موقوف نیست از آنکه هر چه کنی اسرائیل منی آدم کافر شد و خدا خطاب منی آدم منی اسرائیل خارج نشد  
و هر چند که مصطفی علیه السلام افضل انبیاست از منی با شتم منی عبد المطلب خارج نیست منی عبارتۀ فامده بود  
اولاد رسول افرمان خدای عز و جل بر جمیع مومنان از اصول طاعت رعایت نشان ترا و اطاعت ایشان  
واجب است اگر خوب و خجاست و خطا رعایت از ایشان باز گیر بی طاعت خدا و رسول الله عاقلانه

داده باشی و در تمام اهل بی اعتقاد شیخ الشیوخ نقل کرده من کان فی قلبه حب رسول الله لابد من محبت اولاده  
 بر که باشد در اول محبت رسول الله پس چاره نیست او را از دوستی اولاد او تنجی احد بخاری گفته هر که با اولاد  
 رسول الله حبست حبی است او در عین عنایت و عطیه بارشیکا است اگر چه گنا یان عالمیان را و اگر حبست حبی نباشد ضایع  
 سعی و کوشش است و اگر کوشش سعی نیست نیاورد تحقیق و آنکه ویرا از رحمت رانده اند اگر چه در صبح تا روز و شب  
 خیزد بر زمین و عالم و زمین آخرین بخواند هیچ سود و منفی ندارد برین اعتماد و فتنای دوزخ که بسیار علماء و پارسا رانده شده اند  
 علامت نبوت ایمان آنست که اولاد رسول را دوست دارنی طیفه دوستی ایشان نیست که از دیدن ایشان خوشش  
 بازل محبت و از خدمت ایشان چنانکه با یازده دان بجای آوری هیچ چیز را از ایشان در دفع نداری که ثمره محبت و موت  
 قلبی هیچ است حکایت تشریف الیه آورده که در غدا و علوی بود او را سید خاتم میگفتند و سبب ناهش چندان بود که  
 در دست شخصی انگشتری میزدی طلب کرد و فروزد و در دستش آن شخص سرور و نشاط را بخوابید که از زنی وی گریخته  
 و حضرت فاطمه را از این خواب بید کردی وی گردانیده و غیره میزد و قهقاری که انگشتری طلب فرزند من ندیدی بعد  
 آنم و خنده است چون در دست انگشتری را بسته و با دلای دیگر پیشش نهاده میاورد و نشانها را انگشتری میگرفت  
 از آن بار نشانها را سید خاتم گفتندی باید دانست که این انواع خواها کسی نماند که او را نخواهند و از آن قبح  
 کنند و او را بگردانند که بیکان نیست دل برگردانند چون بوجهل و زیرید لعنهما الله اهلهم بد قولی یعلمون با رضایان است  
 کن قوی که نمیدانند ای مومن در ویش اگر میتوانی بقدر امکان وسع عطیات و احسان در حق ایشان کن اگر چه  
 جان روان فردقنی و با غنی بود و در باز و فدا سازد این نعمت را بدست آرا و غافلینش وقت لغیمت شمار  
 فی الواقع این امر قوی سید نجات ست این امر را سرسری نباید گذاشت ای مومن متقی اگر ایضا یعنی محبت محمود  
 آن رسول و خدمتگذاران ایشان از جان جان مال بتوفیق حق سبحانه و تعالی از تو سرجام یافت از جهان فانی  
 شد و در رسول و دیگران جای رفت مشعر دنیا گرفت شغل سر از فضل بد و خوش وقت آن کسی که نیکو کار سرور  
 و این عطیه عظمی است که هر کس را عنایت نمیشود و ذلک فضل الله و توبه من یشاء و الله و الله الفصل العظیم این بزرگی از انبیا  
 خلاست عنایت میکنند که را خواهد و خدا صاحب بزرگی عظیم است قطعه سرور غم عشق بود الهوس را نمند و سوز  
 دل پروانه گیس اندرین بدویر باید که یاراید بخار این دولت سرمدی همه کس را ندیده و بی دستور القضا  
 آن محب الهی و اولاد و کان فی انجند و دستور القضا مذکور است تحقیق محب رسول و اولاد در جنب است  
 بنشانت سرور کائنات مغرور و جودات حکایت و تفسیر معنی میگویی عند قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته ای غلی



شوند و اگر سادات بکتاب ایشان دوزخ بنفید لغت فدا می بینان اگر کفر کنند اعراض کنند و جواب می دهند و آن  
 صبر خاصه فرعون است در مخالفا نیا کند و در طماننا بر کمال اعلی گویند و ندانند که آن بطش ربک باشد و اگر گفتن بر تو  
 تو هر آینه سخت نیست فایده این گروه ضالیه هیچ وقت در کذب و لغاف مبتلا میشوند چه در سر ناطلب رود و بر آل رسول  
 میکنند و در خارج نماز خلاف آن از ایشان بوقوع می آید این عین اتفاق است لغو باشد و بی لک سو من باید که  
 ظاهر باطن یکسان دارد حضرت رب الغریب علی کل کفر و باؤ کر مصطفی یا ذکر و مصطفی درود خود با واد خود جمع کرد  
 تا فاضل اند که جز از کفر فیض از اصل خارج نیست و لهذا امام سلمی گوید هر که از امتیاق زیارت حضرت رسالت پیاده  
 باشد و بعدری بازماند با اعتقاد یک زیارت حسینی کند ثواب زیارت حضرت رسول حاصل کرده باشد امام محمد حسن  
 ششانی رحمه الله میگوید که بار باریم که امام اعظم هر شب نده داشتی و بر و نه صائم بودی و به نیت زیارت رسول  
 الله زیارت امام محمد را فرمودی و فروع و احادیث و دی وادی و خود در مقبره جاروب می حکایت آورده اند که  
 روزی امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله شسته در بر سره درس میگفت و مستفیدان کثیر جمع بودند یک طفل صغیر سواد  
 بازی کنان بر و بر سره امام اعظم دست بسته بر می تعظیم آن بزرگوار استند سه بار زمین طو را اتفاق افتاد و هر بار که  
 شاهانه عالم در بر سره امام اعظم بر می تعظیم و بر می استند و حسنه از در سره میرفت می شستند مستفیدان سوال کردند  
 از امام همام که این چه حالت است فرمود بر می ستانده عالم تعظیم میکنند و الا عاصی شوم و در و بر روی سؤل شترند  
 هر گز به از چنین مراعات امام اعظم و سر کج عالم شعیب ترین عجاای کسان است که روضه سادات درون گذاشته زیارت  
 عمود بر قصد کنند زبانی غفلت و حیران و سعادت فی القلوب الهی الجلاله اگر و اولاد صالحین الله و ابطاحین الله خوانند  
 جلایه کند و دست فرمود آنحضرت عزیز گوارید و اولاد صالحان را زیارت و بزرگ دارد و اولاد افاضستان را زیارت و اتفاق  
 کرده اند علما که شرف علوی را می بینند و بکلام رفسق و امر و عصیان چه شرف علوی بسبب شرف رسول است و شرف غیر از  
 میشود بار تکاب توایی حکایت می آرند که در مجلس سلطان علم بن الیث که پادشاه بلوچ بود و در سیمه علویان می نشستند و در  
 میسر و قهار و زنی انشندی غریب یا دعوی عجیب پادشاهان مصاحبه کرد و بعدر علوی نشست سلطان گفت  
 ای خدمت مرین مان شرف انسان کدام است گفت ساد و قهار سلطان گفت کسپر دارم از من و منم که تقیه شود و گفت تو هم  
 که تقیه کنی پادشاه سلطان آغاز سخن کرده گفت منم دارم که میسر و هم علوی کنی تا بهر شرف در خانه من باشند آن شمشیر  
 گفت شاه این شرف اصلی منی است بعدر محبت من نه تا آب را حرام همان و اصلاب با جمع نشود و ایشان در حیات  
 دولت و شرف و قهر و فضل از فضل آبی و شرف عالم که بهرستی و علی بر کس معروف نخواهد شد و چون ترک کند صراحتا کان



و عوتم رد کنی و قبول منی و دست و دامن آل رسول **فصل در بیان تکلیف از اولاد رسول** و سیاه کفر منیر  
 ملک العلماء و مناقب السادات گفتند بیان ذات سبحان عاشره مجتبه است قال شدت انکامایه علیه السلام بیدست علم  
 الرحمن بل الهییت و بیظهر کم تطهیر ازده میکند حق تعالی هرگز آنکه دراز نماند اجاست ای اهل بیت و طاهر کرد و از شما را  
 طاهر کنی مراد از جبر پایدی کفر است پس عنیک حق تعالی شانه از اهل بیت دفع کرد و اجاست کفر از پس کفر ایشان حج  
 چه طور خواهد شد که الا یصلی چنانکه در انا پوشیده نیست مراد از اهل بیت علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند و اولاد  
 ایشان الا حق با ایشان است اینها صدقه و حق ایشان حرام است پس ایشان پاک اند از غلط و صدقه بریم و مان است  
 قوله تعالی ما نزلنا از حرف طهر و طهارت و اولاد رسول الله است من مفسرین و قوله تعالی ما نزلنا مع الصالحین باشند  
 باصا و فان ی حج و اولاد او محمد و علی ایشان حکم نفس صادق باشند و صادق کا و فرشتو حکم صطی و اولاد وی امت و اولاد  
 با سایر دیگر قیاس متعین کرد و نفسی است که صطی را بود هیچ خلوقی را نباشد کفش کسی که فخر جو نباشد و فرزندان او را با فرزند  
 دیگر چگونه قیاس است ابد و نیز در زیارت ایشان جلالت بسیار دارد شده اند فی الکشف و راه علی بن ابی طالب  
 کرم الله وجهه قال قال رسول الله یا علی اول من دخل فی الجنة انما انت و الحسن و حسین و از و ابضا علی و یاسنا شما  
 در یاسنا خلف او را اجناد و کشف مذکور است که این از علی گفت علی که فرمود رسول الله یا علی اول کسی که  
 بهشت در آید من باشم و فرمود حسن و حسین باشند و زمان ما از راست و چپ و فرزندان ما عقب زمان ملک العلماء  
 گفتند این حدیث حجه قضا و بران علماء است بر شرف اولاد رسول فی شرف النبوة من حمزة ابن عبد الله علی بن ابی طالب  
 کرم الله وجهه یا علی اول من دخل الجنة انما انت و الحسن و حسین فقال رسول الله فمحبوبنا قال من فی انکم و من فی النبوة  
 مذکور است از حمزه ابن مره از علی ابن ابی طالب فرمود رسول الله یا علی اول کسی که در بهشت در آید من باشم و فرمود حسن  
 و حسین پس علی گفت یا رسول الله پس نان فرزندان ما آنحضرت فرمود از پس شما و فی المشارق ان بعد لکن  
 می بین عدوی فی محل احد و در مشارق مذکور است تحقیق حاد جمع نخواهد کرد و میان ما و در میان ما و در میان ما و در میان ما  
 شرف و اشارت است و حق جمیع فرزندان آنحضرت یعنی فرزندان رسول با کافران و دروغ نیابند چون جا  
 کافرو و غرض است ایشان یعنی فرزندان رسول و دروغ نباشد یعنی کسی که از خون مصطفی منقلب نباشد جامی و دروغ  
 نباشد ملک العلماء گفت گمان چنین جامع بود که اگر خون مصطفی از دروغ باز آید زنده که آتش بوستان گردد و الله  
 اعلم بالصواب علیه السلام و التائب بجهت تحصیل حضرت علی رضی الله عنه که کرم الله وجهه با آنکه موجب من سعد سعد فی بطن امه  
 شقی شقی فی بطن امه که بیک شد نیک شد و کرم الله وجهه که نعمتی شد شقی شد و کرم الله وجهه که سعادت شد شقی شد

دلایلی که مستند بر آنست و تنبیه در شکم مادر بودند و روایت صحیح آمده چنانکه شکم مادر بودند و در تنبیه است که بیت  
 سجده کند و شکم که می سپرد که مادر شرط طاعت جنبش بنمایافت و سجده کردن نمیتوانست اول آن که یکساعت باشد  
 و از لوث شرک شفاوت پاکانند و خطرات از ابتدا تا انتهای خیر می گیرند باشد آنجا است که کم و بیش در جنبش است  
 از این نام نماند مخصوص گردید سوال کرده شده عمل محققین و نه الحدیثین شهادت بدین بن حجر که او حکمت استعمال کم  
 است و در حق علی قضی عوض نمی شد عینه جواب او که حکمت درین آنست که علی قضی گاهی بت اسجده کرده پس سناست  
 که خطاب کرده شود مطابق حال یعنی مکروه و حبه او قصص ربیان فضائل و مناقب اصحاب که در مقدمه ای نام ضعیفی است  
 اجماع چنانکه علم از تحریر بنادق فضائل اهل عباد و اولاد خاتم الخلفاء استراحت گرفت مناسب از لم فدا و که نمودن جی فضائل  
 صحابه هم درین رساله ثبت گویند و در این محال از زمین برکت انفس آن پیشوایان و درین متین مقبول خلائق گردو باید است  
 که کتب بسیار و فائز پیش ما از سلف تا خلف در فضائل و مناقب اصحاب که در تم تالیف تصنیف شده اند شکر الله سبحانه و تعالی  
 المحققین جلال الدین سیوطی از متأخرین عصابه فی فضائل الصحابه کتابی نامور و ضعی درین فن تالیف کرده درین رساله  
 که بنا بر این اختصار است بر یک حدیث صحیح نبوی و آیات قرآنی و مصادیق لایمکرر که ولایتش کلمه بطور انموذج  
 مثل مشکوشتی موه از خبر داری گفتا کرده شده تا رساله طولی شود بلکه حاویست صحیح و صحیح است بسیار و فضائل  
 ایشان آیات قرآنی فی شان و مناقب شان و در دست که منکران اجمالی و کما نیست تاویل آن بخیر کفر و ذریع  
 است و سر و کلمات غیر موجودان از خیریت حال شان خبر داده و زمانه ایشان را بهترین زمانه فرموده و قال رسول الله  
 خیر القرون قرنی ثم بعدی فرمود و غیره خلاصه که بهتر زمانه ما نه زمانه من است بعد از او آن زمانه بعد از من یعنی زمانه صحابه  
 پس چنانکه آنحضرت از خیریت شان خبر داده باشد و زمانه ایشان را بهترین فرموده و ایشان سواد عباد و ائمتن همین است  
 کفر و نفاق است بخود الله من لک قال رسول الله اجمعی کما النجوم یا هم اتم بسم الله تم فرمود و غیره خلاصه  
 من هم ستارگان اند که هر یک که پروی خواهیم کرد بلیت خواهد یافت فائده هدایت را آنحضرت مختص و به پیرو صحابه  
 خود پس ازین حدیث مفهوم گردید هر یک از پیروی صحابه سوال خواهد کرد فضائل است پس جمیع حدیث شریف مخالفین  
 از صالحین بعد و خواهند شد و ایضا قال رسول الله علیکم بسمتی سنت خلفاء را از حدیث بن کعبه از امیر مکیه و طریقه  
 ما و طریقه خلفا را شد بن را بعد من فائده معلوم گردید ازین حدیث شریف که طریقه حق منحصر است و طریقه انحراف  
 و طریقه خلفا را شد بن که امتیان را با خدا آن دلالت فرمود پس مفهوم و ماکر گردید که غیر طریقه ایشان طریقه ضلال  
 است همچنین حاویست بسیار و صحیح است اهل سنت و جماعت شان را و دانند که ذکر به طولی دارد و لصوص فرقانی لا تعدو

و لا تخف من وجهه جبرئیل انما قال الله عز وجل ان الذين يباعدونك انما يريدون الله ليدينهم  
 ايهم فمردود حق انما جلست به تحقيق كسا نيكهيت ميكنند از نيكهيت نميكنند بگره دارا دست خدا بدست ايشان است  
 بايد انصاري را نكند كه چقدر حق تعالى سبحانه ايشان از مرتبه عظمت داده كه سبقت ايشان بر دست خلق ارض و سما واقع  
 اين سبب را بدل غور بايد كرد و فضيلت معرفت شان ايشان پي بايد برود قال الله تعالى محمد رسول الله والذين  
 على الكفار عذابهم فمردود حق انما جلست به محمدا و فرستاد خداست كسا نيكهيت كسا نيكهيت را و او اندر سبب القاب اندر كفار جبرئيل را باين  
 خود با حق تعالى سجاده و بين يه شريفه روح ايشان فرموده كه ايشان كافران نهايت شديد القلب اند كه در مقام  
 شان با كس از اوليا و اوقات معي نذر نذر معي محبت بين اسلام چنان مردول ايشان منكر است كه محبت قربت  
 را زودل خود با نيكست و نابود كرد و ندان قال الله تعالى راضي الله عنهم و رضوا عنه راضي الله عنهم راضي الله عنهم  
 ايشان از خدا اين آيه شريفه اكثره قرآن مجيد در حق هاجر جبرئيل انصاري وارد شده فانه حنيكه خوشنودني الربا الميز  
 از ايشان خص قرآني ثابت و برين گروه پيوس حق ايشان سوا اعتقاد و شستن خبر بود و گي ايمان خيري ديگر  
 نيست مومن بايد كه در حق ايشان نيكهت اعتقاد كند و به نيكلي باو كن بسبب بعض آل عبا خوانج ملعون فخذو له  
 و بهجت عداوت اصحاب كرام و بعض كفار و فاسق گرديدند و هلاكت و جماعت از فضل عم حق سبحانه و تعالى هر دو را  
 يعني آل عظام و اصحاب كرام را مقدمه حق بين ايمان و استند و محبت و عودت ايشان از اول قلب خفي و دوا و استخلم  
 كردند و هادي طريق مستقيم يعني راه اسلام فهميدند و نهايه راه راست يافته ناجي شدند و بطرف همين طريقيه  
 با نيكهت و در كلانات اشاره فرموده بقول شريف خود مستفتر استي ثلثا و سبعين قرة كلفاني النار لا واحد  
 قيل ان هم يارسول الله قال هم عليا و انا عليه السلام و محمد بن علي و علي بن محمد و محمد بن علي و علي بن محمد  
 بود و كبري فرقه گفته شده يا محمد بن علي كه كدام ندان فرقه فرموده كساني اند كه بطريقه با و اصحاب اند غرور و تامل بايد كرد  
 كه طريقيه ناجي صاحبي نمي آيد بگره بطريقه الهيت و جماعت چه امته طريقيه آل و اصحاب اختيار كردند  
 بطريقيه ضاله و انفس چه اصحاب سول را و شما ميديهند و بد ميديند و نه فرقه گروه خارج چه زخاتم الخلفاء  
 و ذوي القربى آل عبا بعض ميديند و نه اين و فرقه ملعون و سحره شيطان ميديند و فرقه ناجيه الهيت حق تعالايست  
 محظوظ داشته راه راست بدليت خود بايد دانست كه ايمان جامع است در ميان محبت الهيت عفت و طهارت  
 و عودت اصحاب كرام هر كه از ان هر دو تخلف نموداري كريد و سحره شيطان لعين شد اگر چه صوم و صلوة كرده باشد  
 نمودار باشد من و لك فانه منازعان و شلوات كه بايد صحا كبر و واقع شده است غور نيايد كرد و كبر نبايد داد كه باشت





رونق افزای خطه شهر کرامه اسدین الفساده و العیالاند و انشا الله تعالی استقامت قائم و باقی خوشه ها و حقیقه های  
 و اجداد و تهمینه از اولاد اجداد و انتخاب حق سره هستند حق سبحانه و تعالی فضل عمیم خود و اولاد و تهمینه را تا قیامت باقی و  
 قائم و از بجه و اولاد اجداد و تهمینه این احوال آنکه میر غزنوی شایسته مقبر و ولایت کرده که سید قطب الدین موسوی و سایر  
 از مشهور مقدس طوس حکمت کرده تا خطه کرامه و اگر دیده سید ابو الحیر بحسب علم که از ان خدا توان شناخت مشغول  
 شدند بعضی شته اند که پیشتر از جهاد نمودن میر کبیر در خطه کرامه رسیده و برخی روایت کرده اند که بعضی نمودن میر کبیر  
 قلع را به حین بهر حوث سید ابو الحیر و متقی و میر کبیر و عارف با توده بودند لیکن جهاد اتفاق دارند که پیشتر طلب علم  
 ایشان در خطه کرامه سکونت شان محل اقامت و پیش از آنکه محلات مسلمانان بعد از تشریف آوردن جلود کردن  
 و فتح نمودن قلع را به حین پیش ازین مسلمانان که شته از ان راه دشوار بود باستقامت چه رسد به  
 کجا بودند که طلبه علوم از خبر گیری نمایند غرض که پس از حصول علم حکمیه یعنی الهی طبیعی ریاضی بطریق سیر و مکان معلوم  
 برخاسته مدتی در سر و بختان بسر به باز خطه الوعده نمودن تا اهل اختیار نموده در همان محله تقیای حنبلی بود با شایخی و دوازده  
 عیال بنا نهاد و صاحبان آن گردید و سلسله نسب آن سید عالی که به حضرت موسی کاظم علیه السلام میرسد ازین  
 بسادات موسی شته است و یافته سید شاهرورد و دیگر سید ابو الحیر قصه نگار و نطن کرنده اولاد ایشان تا حال تقصیر  
 سکونت دارند مگر همه بار افضل اند بسبب قرب شهر که بنو و حطای اهل آن اینجا و سیر اینجا که افاضی بودند بهر فضیلت  
 کردند القصه بعد از مدتی بزدگی شاه فرید و بزدگی شاه شاهی از فرزندان ابو الحیر موسی عالم و زاهدی عدین فاضل  
 و عارف بی مثل پیدا شدند علال الدین که به بادشاه غازی بتقریب سیر و شکار وارد خطه گیه گردیده از بسا تهمینه  
 و فاضل دوست بودند بزدگی شاه فرید که متوکل محض گشته و چندین شیت از سیر ابو الحیر تراشاده فریده که از ان  
 نوکلان شته است از صاحب طاقی شته و از اطوار حمیده شته و از خلی مسرور شته و درخواست نمود که فرزندان خلی فرزند  
 بنده عنایت فرمایند که آدم بکار و کار دارم شاه صاحب از بهر ای سپر گذر و در قاضی محمد یعقوب که یکی از شاکران  
 رشید سید بود به بادشاه و الی و بنو شیخ محمد یعقوب که فراغ حاصل کرده بود از بادشاه دعای نموده که بعد از چند  
 بعد فراغ خواهم رسید و آخر چنان که در این شایان و بادشاه بموجب عده رسیدند بادشاه بهمان عده ایشان را شاکست  
 قاضی القضاة لشکر طغر بیک خود گردانید از ان باز بقاضی یعقوب شته شد و از حضور بادشاه و طائف برای  
 استاد خود یعنی شاه فرید هفت هزار بیکه زمین خواست نموده حاصل ساخت که اولاد شاه فرید صاحبان فناء  
 الماک شدند و هم محله ساوات قطبیه شتر قانار گنگ نطن اختیار کردند پس ان ذک و زاناث بسیار از نسل شاه

فرید بهر سیده و سبب کثرت عیال و اطفال حاجی محله لرعی و با ش قلمت می نمودن و بعضی از کنگرگن خانه متصل محلات  
سیه حسن سید چاکه کنی نامها با نسا چاند شهرت دارند و هر اول میر کبیر بودند خانه ها بنا نهادند و بهر سیده سکن  
محله شدند اما فضیلت کسب علوم و فضل آفرینی حصه و لاد احوال سید ابو الخیر شاه فرید شاه هندی قواد و از بنای  
عالیشان قاضی محمد السمع ایشان فرید را قاضی یعقوب قاضی خطه که امانه الله عن الله و البلاء از خدمت معالی مقرر نمود  
از آن با بر محله مکرور به قضایا نه استوار یافته بالآخره آن محله کثرت صاحبان و فائزده بدیهات منتقل شد و  
بسیار فریغ اوداد که اصول بهمانگی شاه فرید و بندگی شاه مظهر را و از سید ابو الخیر و اول اندو احمد اول  
خیرت آل پیشو اهل طریقت متفکر اهل شریعت عارف بالله سید بندگی شاه هندی برادر خود و بندگی شاه فرید که علی  
اجد و تعمیر چنین تفکوه اند که عارف کامل بودند و اکثر اوقات و جذب محض میگذاشت و مستغرق الحال بودند و در صا  
جایب ایندستان یک گشت و گاه وقت قلمت آن که اتباع جنای و بند بر چار پائی انداخته الله ربی گویان از جابیه  
و در کوچ بازار میگذاشتند که ترکانهای اهل حرفه را به قلندر آن حال چالینی حکیم فرمودی که بغارت بر بند گاه مالک  
و کان که نیز از فریغ نمودی که کان مرا بغارت بر بند بی اختیار فرمودی که غلط است بغارت رفتن اهل کان بسیار  
خود بر جای نمی رود بجان است که آنی دارد و محل سراسی خود که اهل و بال را خا بود و نگردد اهل خانه آن یگانه و دیگر علما  
پیش آمدند گفتند که برادر کان شما اعنی بندگی شاه فرید بر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بواسطه قاضی  
ادنی شاکر حضرت پنهان بیکه زمین میان و آب کنار کنگرگن رگند و نیده و شما یک جنب زمین هم لرعی و بان هم ساریه  
ایده مالک غیره سید غضب شد و فی الفور از خانه بدر رفتند و چار پائی سوار شده الله ربی گویان و اندر حضور  
گرفتند و رنج و زردی را رسیده ملاتی بادشاه شده اهلها و خلایق خانه خود را تقریر فرمود بادشاه چون که تفریست و  
سادات و غریب و بود آن یگانه روزگار را فرصت استن و دهان ساعت حکم حکم طلبستان متصدیان سرکار شایع ارجا  
و فرامین چندین هزار زمین و میان و آب بدیهه روضه حاشی متعلقان سید و دست کرده آوردند بادشاه و میانه  
آنفرزانه وقت گذرانید و مرخص فرمودی الواقع حسب ازمین میباش که این شخص صاحب حال و کشف و کلمات و دل  
غریب فاضل کاملی می بود هر کار و کار کرد و مشهور است و استوار شده و سبب سیادت است افضل کمال است نعم است  
علاوه بر آن که تقدیر لغیر القدر بود و این که سید قطب الدین شهنشاهی سید معصوم صاحبزاده بهرستان و تشریف فرما  
است که از خلایق که در عهد شاه عالم بعد از طلعه ارمی آباد و مامور بود و از مولوی محمد باقر و محمد کرم از برادران جعفر بود  
آتشکوهی و در میان مد ایشان گفتند که این اولاد سید قطب الدین شهنشاهی قدس سره هتم طلعه از مذکورین سخن شنیده از

مجلسی خاتمه از اندرون کتابی آورده ایشان را معاینه کنانید که در این شته بود که سید قطب الدین شهید از مشهورین  
مع دوله پسر وانه هندوستان گردید آن کتاب را و نوشته ولایت بود و طبعه از ایشان گفت که شما سید محمد بن هبند و سید  
شما محقق است از آن وقت تعظیم کرم ایشان بسیار نمودند و قبل از این بیانات هندوستان غسانیکه و این حکایت را در رساله  
بیست نیز نقل کرده ام غلط شنیدم که در عهد عباسیان بزرگی شد از حاکم شهید عیان در اقطاب آخبر آورد و در هر چه  
و در العون که در صند نام آورده هر جا مکالمات او شهر یافت و جهانی برین بر عقیدت نشاند و نظیرش نبوده و اندر  
شهرین علم شد و در آن جهان قطب الدین ایمنی که در حلقه اش یافت جا شد از فیض او قبل و پارسا بهی بود ظالم  
ز عباسیان و بسادات شد بی سبب خصم جان چو سادات را خون ناحق ریخت و گردی از آنجا هر سو گریخت و روان  
قطب بن شد هندوستان و چو غیری در مدینه روان به هندوستان بقعه با صفا عیان بود هر جا ز نام کرامت  
چو شنید و صاف آن قطب بن بهوای اقامت شد دل نشین بشوق کرامت می کرد راه و پس چند می مدور  
جا نگاه و ز بس منزل عین غلبه بود و پسندید و آنجا اقامت نمود و وفزند بود آن قطب و ابو انجیر و سید شمس  
با صفا ابو انجیر داهل کرامت و گشت و بهنگران سید شده ابا گشت و ز اولاد سید شده ناهار و هنوزست مگر روان  
را اعتبار ابو انجیر را هم برض کرامت شد و اولاد کامل حکم شد و ز پوران ابو انجیر هر فرد را خدا کرامت بود و راست عطا  
بجایکه اولاد او شده بیایم مقامان به نام آن ارض و از آن بعد طالع چو شد و بنویسند بقضیه گشته محل  
سکون و بفضل خدا و حق رسول و حق علی و آل نبوی که فی الحال قضیه مشهور است و ز اولاد ابو انجیر  
معموس است و در ایام اکبر که خوش عهد بود و دو کس از اولاد او شده بود یکی نایت شهرت ز نام فرید و دیگر شای  
شهی که بوده و حیدر کمال فرید و حیدر زمان بنیاید یک از صمدیریان بمکالمات شته مشبه بهم به عیان و گنج  
به تحبیر و تقریر این و در کمال است از آن رقم و دیگر نه مرا خشک نبود ظلم و کند کوتهی حکم المختصر سکون است  
باصطحاب قطب و از اینجا کنم حال سید عیان و کرامات او را بسازم عیان و ذکر حال قدوة السالکین  
زبدة العارفين پیشوای طریقت زهناى شریعت معدن فیوض یزدانی مخزن علوم ربانی خلاصه غلاد مصطفی  
سلامه غامان آل عبا برگزیده از دپاک فاضل لاد صاحب لاک سمی حبیب الدین معین بن متین  
مورود الطاف لم یزل اصنی سید احمد کاظمی المشهدی لکوی قدس سره که ز اولاد او شاه شاهی و جدی حقیر سرایا  
تقصیر اند و موضع نارا که بجانب جنوب از شهر که الفاصله پنج کره واقع است تشریف آورده اهل انوار الباس  
اسلام پوستانید و قبل ازین موضع مذکور از ظلمات کفر و شرک تاریک و مسکن نبودان است پرست بود و گذر

مسلمان نبی ممکن بود تفصیل این حال آنکه چون شیت از روی کرده سر مقتضی است که در انجا بد اسلام  
 نامه خود بنشیند اما طلوع نماید و زبان الهیان انجا نام کند میا و کوشن دنیا منسیا اگر دو بجای آن نام تد و رسول  
 جاری شود و بجای دیو بر نای مسجد قائم گردد و بجای صدای ناقوس قرآن اذان بلند شود و بصلوات اذکار  
 شیا همی حساب تفکیک کرده بیکه خفی سبحانه تعالی خیر را همیا میکند سباب و از حضرت پیشوای طریقت سیاح حمد قدس  
 سره که صاحب منصب جاگیر بودند چنانکه سبق ذکر یافت بفرغت تمام عبادت رب را بعبادت مشغول سرگرم بودند  
 از شبهای خوش که مانند شب قدر توان گفت حضرت محبوب سبحانی قطب بانی حضرت غوث پاک اعمی عبدالقادر  
 جیلانی را بر وی صا و توجع بنمودند که محبوب سبحانی از زبان الهام بیان میفرماید که ای سیاح حمد شمار ولایت وضع  
 ناراعایت شده چنانکه آنحضرت قدس سره از خواب بیدار شدند متعجب کمال متحیر گردیدند که آن موضع ملوا از کفر و  
 ضلال است و رسولی کفر و فحشه نام و نشان مسلمان در انجا پیداست بلکه حکم عقا دارند در انجا چگونه خواست  
 ولایت ما چگونه خواهد شد آخر کار چنین شده اند و به صادق را خوابی خیال تصور فرموده بران عقدا نفرودند و چون  
 این لایق سراپا هدایت را در دل و روح محفوظ داشت گردید و بومصلوات جفا القلم ما هو کائن خشک شد و فکرمشناوند  
 با نچه شدنی بود و غیب بیک حضرت غوث پاک را از خواب دیدند باین هیئت که حضرت محبوب سبحانی چهار سر و کلمات شریف  
 بیست و یک عالمی شریف آورده از زبان الهام بیان هدایت ترجمان میفرماید که رسول خدا سرور دنیا متعالی و ایا  
 میفرماید که شمار ولایت وضع ناراعایت شده و بواسطه شما الهایان انجا مشیت باسلام خوابانند و ظلمت  
 کفر و ضلال نور اسلام متبدل خواهد گردید آنحضرت قدس سره این ویه صادق و توجع دیده از خواب خونی سر زید را  
 شدند و بدل مبارک اذعان و خبر حمی کردند که این امر سرافرضین با لجرم شدنی است چنانکه لایت سراپا هدایت  
 عطیه سول قبول فرموده محبوب سبحانی است یقینا انرا این ویه صادق و توجع ترتیب خواهند بالراس العین قلب قبول  
 فرموده منتظر و مترقب وقت مبصلوات کل امر مبرهن بوقته شدند و کوبولوله و ذوق و شوق تمام بر وی لطاعت و عبادت  
 را بعبودت نشسته آراده سرمدی و عنایت لم نیری و سبب سبب لاسباب امانیه باید کرد و مصالح دبار که در کمال عالم  
 غور فکر باید نمود که این مرغی و دشوار که عقل بهر زبان را زار و کس بقصد و معتق کند انکار از ان که بیان از زبان  
 منحرف چگونه جلوه ظهور میدهد و چه طور سهل آسان بسیار و جل جلاله و حکم نوازه شهر آب انش کو و بی کجای گری بگو  
 من فرعون کی موسی علی الهی این قصه و کرامت حضرت زبده العارفين با دایه یقین نمونه سحره نبوی است  
 علی صاحبها الصلوٰه و التحیة چگونه نباشد که آنحضرت قدس سره از ادخاص صاحب لوا که صاحب کشف و کرامات عالمیه

اند مخفی اذ اراده شیا محلی سبابه که سابق گفت یافت بمان فکر تا چه فهمید قدرت آبی را باید دید که غریب  
و بی و را چگونگی بنظر ظهور جلوه میدهد باین تعلیق ملائکه قدس بر کار او تا چه تن متجرب و حیران شهر من چندی  
و گفت چندان کار یک فکر کرد و گفت که چنانچه در نزدان عهد زبان و کتابت من می بود در تمامی مملکت محروم  
بفرمود و در میان حسن اتفاق حکم قضا شیم با دینار و بیجا انعام بعلبکه وقت جهانگیر با دینار خلف اکبر بادشاه باشد  
در تمامی قلمرو من و بستان که در بیکسیران با دینار و بیجا بود برنگی و نه زوال جلال فرمود که همه قریبای مملکت محروم  
بهند از مندی انکار متبذل که در در بیکسیر و فغانگوی موضع نارا که چنانچه در قبضه و تصرف او از طرف بادشاه و بیجا  
بود و من یافته با دینار و رئیس طویل القدر بود از اجزای حکم قضا شیم من است یا چه شده همه تن حیران شده  
آگشت حیرت در میان نمی برون نمی درون چه کجوف فارسی نمیدانست که دراج قاریس کی گفته بود با الحزم و دانست  
که این عهده طویل بادشاهی که باعث عزت و همت است بالکل سرع خواهد شد حیران شد و سفیر مقبول و رزق  
که از آنجا صلح کرده حمایت جعفر از موضع نارا واقع است نزد حکم انجا برای تلاش مملکت فارسی دان بر می آید  
خود که از بیرون بیانشان غریبه بود و فرستاد حکم شهر که اسب و جوب رخاست رئیس موضع نارا تلاش و تحسین معلوم  
دان شده بعد از آن رئیس سیکار که می تخیل می نگار و نظر او نیامد جناب قدسی با حضرت سید محمد تقی سرور  
بطلب کرده و طایفه عیس را را در میان آورد و خدمت ملائکه با اگر بیست و بیست و یک ستمنی محض بود و در آنجا  
و کسری بود و بی غرابت تمام بلا مستحق عبادت رب العالمین ندگی عزیز و سیر کرد و لیکن چون که از مدت و از نظر  
اثر و بی صداقت خود بود و بدو چه حکم حضرت محبوب بجائی این طلب غیری از ریح رسیدن خود را در موضع مذکور پنداشته و  
با اینهمه اثر و بی صداقت خود و خود دانسته از حکم مذکور فرمودند که موضع نارا معلوم است که از حضرت ملائکه با شناسیده که  
ابا ایانجا مسلمانان اذیت میدهند و بشرطی این امر را قبول میکنم که از صوم و صلوة و اذان و دیگر عبادات  
متفرغ می رانم باین ابا ایانجا نشوند و از دیگر امور جزیه عبادت سرکار نماند و حکم بدین تفرغ از حضرت قدس  
سرور نقل نمیکرد و خطی بنویسمون بیکسیران نوشته حاله سیر کرده روانه ساخت و از سفیر گفته داد که از جواب  
بدان ملائکه سازد سفیر خطا حکم را بر رئیس را رسانید بیکسیران خطا حکم گاه نشد و جوابش حکم را بر  
مضمون نوشت که من ابا ایانجا بر گزیدم که از صوم و صلوة و دیگر عبادت حضرت متفرغ می رانم و تا چه شکر بکار  
خداوندگار منی تا بعد از این حضور ایشان تفرغ مذکور گداشت نخواهم کرد و ملائکه طلب مقصود که تعلیم طفل است بیکسیر را  
از تفرغ من صوم و صلوة و دیگر عبادت حضرت صاحب کمال اهل قرار میدهد و شوق مضبوط نوشته نزد حکم مذکور

بهرست میفرودان ساخت حاکم مکتوب میس موضع نار اسعانه جناب قدسی گنایند انحضرت قدس حال تبرک  
 دیده ترشیدان تر روی صاوقه ملاحظه فرموده بموجب حکم قضایم حضرت محمد سبحانی بعد مودت و موافقت غضب طبع  
 تا از نزول جلال فرمودند آن سرزمین از فرود زمینست نعم خود شک گستان اسم ساخته و طاعت انجام ابراهیم اعدا  
 فرمودند الحاصل مجرور و نزول نقد و اسالکین بنسب طالع انحضرت قدس بود بحال تعظیم که چنانکه بدیش آمد  
 پس از ازله برین برکت برپای ملائکه یا اندک جناب قدسی استغفار از ارباب داشته بسبب بر سبب چنانکه  
 بزبان لاهم بیان فرموده که اینها مثل فرزندان منند و مثل فرزندان تعظیم کرده خواهند الهی چه کشف کرد اما انحضرت  
 قدس عیان شد که موجب معوده جناب تعظیم فرزند مجازی انحضرت شدند چنانکه در مورد علی مخصوص که  
 دوست مرشد ایمان رود مثل فرزند میشو و اخلاص موجب ارشاد و تشریف انکم دم جلوه طهر آید بنسب کور و جانی  
 و شفقت جناب سیاب بر حق پس آن معاینه کرده اند و سر و گرد و ابرام انحضرت تعظیم فرزند آن از ته دل  
 شدند و خود بدلت دم بر وقت معهوده به نماز و وظیفه و تسبیح و تحلیل و خواندن قرآن تحمید لیل و نهار چنانکه طایفه  
 ارباب طریقت است معروف شدند چندین تن الگشت حالیا تاثیر صحبت با برکت جناب لایق است هم اثر و به  
 صاوقه و تصرف بقلب القلوب بدینی و معاینه کردنی است که اثر اینها کجاریس با تحقیق صحبت را اثری است عیان  
 که از نظر چشمین امین من لا است خصم صاحب کامل و نیک شجر صحبت صلح تراصل کند که صحبت طایفه  
 طایفه کند شجر کمال منهنشین من اثر کرده و گرد من همان حاکم که بنسب بعد مرایم و تاثیر صحبت آن یگانگی  
 طایفه بین اسلام در خطر چاکسان از اطفال متعلین که بعد از پوشیدن لباس اسلام سعی گردیدند بعباده حق تعالی  
 و هدایت اند از قوم کائینه یک بر من که نامش معلوم شده و حق سبحانه و تعالی و قبول ایشان ززل تا بهایت و فصاحت  
 سعادت نماده بود و از جبین ایشان نوار اسلام تابان معانایان خوشان که ابراست کفر و ضلالت را داده انبیا  
 جلی بود خلیل مستحسن پسند افاد و طریقه پرستی که نشو وء اجد دشان بودند نهایت که طبع در نظر آمد بنبراجان دل  
 بسوی اسلام راغب شده از جناب قدسی آب سمع حاضر که در مذکریان طایفه اسلام تعلیم فرماید و بهین باب طریقه  
 و الحاح از حد کردند حضرت ملکوتی صفات بلحاظ غلبه افاد و بدنامی گزند رساکر میسان انجام ازین امر با فرموده ارشاد  
 فرمود که نمایان در قتل مستبدین که جمیع ابا الیایان بین یک عداوت برست اند اگر این امر خفیة اشکار اگر دوستان  
 ایشان س قصد قتل خواهند کرد و هر چه استغیدین مقتضای است بشما و این نشان می دهد که تعالی القلوب اینها را بطریق اسلام  
 بود و سعادت از این ایشان از این امر معروضت گردیده که با این حال و از این کار و بخوابش و تعالی و این و در باب

اسلام من گزیده گفته اند باین هرگز کسی اسلام نداده و نخواهد داد که در این صومعه صلوة و غیره افوا کرد  
جناب صفی غنی ایشان که خالصه ولیده از عدل بود و اثر روی صادق خود در کمره حبه سندان از اسلحه کرده  
از کفر بر آورده بانوار اسلام نور کرد و از دار البوار بر اسلام ساینده هر چه متعلکین سبب آیت توقیف از ایشان  
در پی برکت بود باین انفسان شکر آن گنایه روزگار صاحب کشف کرامات بعد و صفای خلوص عقاید و خالصه کلمه بلا اجبار  
اکره و طبع دیگر بقای اسلام رقبه خود انداخته داخل مره و مومنان مسلمانان شدند و از ظلمت کفر ضلال دور افتاد و حضرت  
ملکک با ایشان از طریق موم و صلوة و قرأت قرآن مجید تعلیم فرمودند و اسما کفر ایشان را با سارا اسلام سی گردانیدند  
عبدی و فتح محمد و ولایت تدریس هر کسی که از قوم کاتبه بودند و جاری که از قوم برهن بودند مش معلوم نشده چنانکه بالا  
گفته شد اینها با خاتم نام روز و نهاده و امیکون و قرآن مجید بخوانند و اکثر اوقات مقام عبادت ایشان بمالایع کها  
که جانبشال موضع مذکور واقع است بود و داوران و دیگر عوارث ایشان کن برای پیشش تیان که طریقه کفر فیه است  
اینهار میگفتند و از سر میکردند ایشان بهانه تعالی کرده خود را از انبت پستی باز میداشتند و روز به هم با خاتمید  
و داوران که بخوردن طعام بهار را میکردند بهانه و شکم غیره که در این باره از خود دفع مینمودند الغرض عبادت بیلن بهار  
با خاتم میگذاشتند این بدعتی برین نهی گشت و حضرت قدس صفیات با طر عرض میس انجام که در آید و رفت شهر کراچ تعلیم  
اطفال ایشان عیان خود از وطن اوف طلب کرد و بود و لغت تمام تعلیم ستیدان عباد را بهیو مشغول بودند  
از انجا که دست و زمانه است که یک پنج نماد و هر روز شعبه تازه میکند و صفت کل یوم یوفی شان هر روز از موموا احکام جدا  
اند اتفاق گاه مانی ایشان را دیده که نماز بخوانند از حال معاینه کرده خبر تن پاران و ارثان ایشان ساینه که فلان یعنی  
حضرت صاحبان ترک یعنی مسلمان که در دین این خیر طریقت گاه بیان شنیده حیران پریشان شده و ناره غیظ و غضب  
و بدین اشتعل شد و در آن فرط غضبه آن قراره عهد و پیمان خود را فراموش کرده و بی ادبیت جناب ملکک ایشان را  
خود تکرار کرده که آنحضرت رابع اهل و عیال را کعبی بچند که مثل قلعه بود و قی کنند ملازمان حکم رئیسین کردند و اراده رئیس  
بسبب عبط و غیظ نشد که خاندیسی رابع اهل و عیال قتل رسانید که چون بجا آمد که حافظ حقیقه آنحضرت قدس بود  
و جناب ملکک با سبب که کرامات بودند غیظ و غضب بدید هر چه شرف و آنحضرت صحیح و سالم مع عیال و اهل و عیال  
شهر کراچ شرفیاشند در رئیس عیان خالف خاسر اند چنانکه عفریه بود اگر دوا نمی هر کسی که حافظ حقیقی حقا  
اگرند تمام عالم و از ادبیت ازین متنبو اند و آنحضرت قدس در آن صفت کل خد که در روی صادق و قول حضرت محبوب  
سجده پیش نظر خود میداشتند و بالجرم میبایست که این حکم عظیمه با خبر خیر نیات و طهارت خواهد شد خلا امران پیشوا



طریقہ مبارک مستغنی از دران محفل مرقومہ حادثہ ہائیکہ افضل فیض و افتادہ نمودند کارشایان چہ گفتہ بودم انجا کما مراد  
و شایانہ امتیاز و بیکوئید کہ اسلام خود و انکار اگر دیگر گزیرند و عاشقین یہ ششمانہ آمد مستغنیان انہما را اسلام کا مخلص  
سو گندہ خورد و کرد کہ زبانیان کہ گزیر طرف ہم ہجرتیہ نیامد و خصوصاً میان نیست کلامی این امر را از دران ان گفتہ او  
بقیتہ و با جفا و کثرت ان عہد و قلم مستقیم حضرت قدوۃ السالکین مع و زید فیضیہ اسفند کہ غفلت انچہ گشت آخرت و  
دفع حادثہ ہائیکہ چہ یاد کردو متعلما رستہ بخدمت حضرت قدس و ہرگز نہ کہ بیان غلاما خبر بتیہ و سیری ہما سیکیم کہ فیصلہ  
انجا کہ بنو قعدہ ہائیکہ عجیبہ باو غی انہایت مقام صراط نیست فضل انبی علی علیہ السلام سعی ملین نمود کہ ہاں اور دور  
ہما کردہ و شبانہ حضرت زینبہ العافیت را مع اہل حیا و وطن اہل حضرت قدس و ہجرت و سلام نمایند و ہما چہ مستغنیان  
ہما کہ اب حضرت خدیجہ ان از انجا کہ آپ امہ بکام ہما خندنا معلوم نشود کہ کالی رقتہ اندیانہ حق سبحا تعالی چو کجا  
بعد کار ابو جعفر ہائیکہ ان بختیت تمام اہل حیا و کان ہر سید سجاد شکر بگاہ از دست بجا آورد و از حادثہ ہائیکہ  
یافتہ فارغ شدند انجا صحن مسجع ہوید اگر دیدہ بدین گہر نیں ان حضرت قدس و نیات از امر عجیبہ شدہ ہمارا انجا ہما  
تہذیب چشم ہاکی زہ نمودہ و ایشان کہ ازین مہ عجیبہ ان شخص دزدکار کردہ و قسم خورد نہ کہ ہرگز را معلوم نیست رہنکار  
از طفلان بیان حال شدہ ایشان ہم اعلی خود ہا ہر کفرہ آخر کار یکس وضع لاچار شدہ خطی حاوی گاہیت تعدیہ حکم کردہ  
کہ جناب قس علی ابی اسطاد و موضوعہ مارا تشریف آوردہ و بدینچہ کہ سابق تفصیل نکند گشت نوشتہ بدست بغیر مستاد و ضامن انکہ  
حضرت صاحب طفلان را بی بین یعنی مسلم کردہ بدین تہذیب علم بودہ بدین سیری بی بین کردن بالضرر و نوشتار ازینجا بغیر تہذیب از ان  
انتقام گیرم کہ میر محمد رسیدہ خطا بریں حکم نہ کردہ جناب قس ابی اسطاد کہ بدین خط بیان نمودہ و خود ہم شکایت کردہ و حضرت قدس ہما  
اشارہ نمودہ کہ خطا و نیست و دلیل برین اقبال نیست کہ بریں طفلان پرسدہ اگر ایشان انہما را کنند کہ میان حضرت  
صاحب بیان کردہ اند اللہ باخیرم خطا بریں جانہ میگردد و اگر انہا انکار کنند کہ ما یا ہرگز مسلمانتہ و ایم و شکہ نمی  
بارہا مسلم کردہ ہست ما یا ہرگز بر این خود ہم با برچہ طور خطا بریا عائد کردہ و جانی ضمانت ہما بر این کار ہما کردہ است  
درین معیل شہادیکہ بانی حقیقت قابل اعتماد نیست افہوہ و کون قول یک شخص حقیقت نہاد و از عقل مستوج کہ سخن  
آخرت قدس و سخی متعل انسخی بودہ حکم انچہ سینہ بدینہ پسندہ کردہ و جنبہ با تا جاد حرف بریں موضع نوشتہ و حسب ہر حکم کردہ  
ظہار اطلبید بہر ہدیر پسنادہ کہ ایستایان ہما شدہ و اید حضرت صاحب ہما را مسلم کردہ اند یا طفلان با وجود تہذیب و چشم ہما  
صانکارا نمودند و قسم خوردہ کہ میان ہما نہ ہم کہ کسی ہما کردہ است ما یا ہرگز بر این خود مستقیم ثابت قدم مہما بر بیان  
افترار کردہ و مستحبتہ و حیل ظاہر و باطن ہما را ہما طفلان بریں پاک دامن گزیند خبر اہل طفلان حکم رسیدہ و رور شدہ

جناب کاکا باطل که از این اطلاع ساخته گفت که خطا ثمانیت و تخیل شمار برای پاک کردن ایند از نور حضرت سید  
 ازین و دفعه فلان شده بطاعت الهی و مشغول شدن در مسکورا و جوهری شدن آن حضرت قدس که گیدر دل او از ظرف ایشان  
 قدس ماند قصد کرده که لشکرا رسته بشه کثرت آنست و در آنجا قدس را در دنیا بیاورد و اتمام گیران آنجا که حق سبحان و تعالی عاقل  
 حضرت بود این حال کمال که رسید پس از این کتبی با حافت تمام نوشت و گفته فرستاد که ازین حرکت بی جا نبردست و  
 خون میری چیزی گیر حاصل نیست پس نوشته و گفته عالم از حرکت ناشسته خود باز ماند لیکر جعفر که در آن حضرت قدس  
 همیشه میشت بشیت نیز می بینید برای جنم گردید و بجایش فتح محمد حمده فافو گوی مامور شدند و آنحضرت قدس  
 با بعضی ناراضی بود که تمام طایفه چنانکه تفصیلش غریب باید و روایت عجیب و غریب آنست که منبیک حکم تمام برای  
 اجزای دفتر فارسی تمام قلمروست و ستان دل احوال فرمود در موضع ناراضی برای تلاش معلوم فارسی خوان بشهر کرد  
 فرستاد و اتفاقاً شخص سل از جناب سیاطی شده مانی الضییر میان آن در آنحضرت قدس بعد محمود و شایق مضبوط  
 به وضع مذکور شریفاً و در این حالات که تفصیلش گذشت در پیش آید این وایت مقبره بدایت قریب نیست روست  
 مقبره آنست که تفصیل نوشته شد و الله اعلم و علمه تمام القصة بعد اطعام نادره و فتنه و فساد کسب مستفیدان و جمع  
 و هدایت اند و برین نجوای اطوار اسلام در موضع مذکور رجعت کرده بدست عالی جناب کاکا باطل که با شکر احسان الله عن البشر  
 و البلا برای کسب امور دینی طایفه باطنیه شافند و برین بعد چندی آن حضرت قدسی صفات عازت سیر عالم گرفته سیاحی  
 اختیار کرده خود را بخر گردید محمود هدایت الله بدست جناب حضرت صاحبان دایل منها از خود را بکسب بین متین لبر  
 که بعد و عبدالبی سبب صغر سن بخانه خود و علی الدوام مخفی ادای عموم و صلوة و غیره نمیداد بعد بر او ایمان و عین فافو گوی  
 سخن نادر بر من و جعفر و کینه و اصل جنم گردید فتح محمد بر عمده فافو گوی که موردی ایشان بود و بجایش مقرر شدند  
 و بر ملک بر کینه قایلین متصرف گردید بعد تصرف اطمینان حضرت قدوة السالکین و مرشد خود را به تعظیم و تکریم ظلم بشهر کرد  
 طلبند و آنحضرت قدس با عازر و وفادار و موضع مذکور شریفاً از این فرموده و آنسر بر این از حال احوال خود و عذر گردانید  
 از این در این اسلام در اینجا لشکرا گردید و در وقت انجاء طایفه از موضع مذکور شروع شد هدایت الله بر مقبره  
 ناهنالی در موضع مذکور آمد و بخوبی اسلام طایفه گردید و دست تقدس ظلم نمایا و وجود قصد از رسانی بهادر و ایرادی  
 کوتاه بود بعد چندی بتقریبی و در محمود پور شدند که گنگا پار واقع است بعد از آن که او ایشان را سبب است ناهنالی  
 در موضع تا احوال اقامت انداخته و تمام محلی قائم اند و عبدالبی بعد چندی در هر گت پور که ناهنالی ایشان بود  
 رخصت و آنجه عید و حادیه عربیه بمانید نمودند و ایشان آنکه عامل آنجا که از قوم غلب و خال بود و دیگر اقبالی ایشان اعلت



که بنا نهاد سکن ابل تا به بحر کافرانجامی یافت بار و در شب بدین شهر اقیاء جمال شهرت لولاک را  
 جنمال آن به ویران سواد نمودار شد غوث پاک خدا به سید نظر کرد و غوث گفت که این ولایت آمد بدست تو گفت  
 تا آمد بدست تو خرام نام بنابر در و در و سازانجامی آمد بدست مسلمان شوند اهل ناز به هفت تو حق مکن زمینهار  
 در وقت سلطان به پاکیزه به بندگی بان جمله تحریر بود روان گشت امر خداوندیج + شود دفتر فارسی را روان  
 رئیس که در ناز بود و قنار بقا نوگانی هم او داشت کار چه فرمان سلطان به دشمن سید به سید گشت و خوشتر  
 درین فکر فساد و بر ملا که این خدمت از وی نگردد جدا بدل از و کرد آن ستمند که پوران اوفاسی خوان شوند  
 فاضل علم به شایسته ولی بنی بدین آرزو پس آنکه بنظم که بدو کرد که در انجام این امر کرد و التجا  
 در این و ناظم به علم که با یک چنین شخص فی علم کاش + گفت از تلاش تو فاعلی به به از سید احمد بنیاسته کس  
 و این بنظم این مدعا روان گشت در خدمت پارسا به سید چنین گفت بعد از سلام که ای صدر ارامی عالی مقام  
 سوزن از این رنجانی بگو به تعلیم طفل قانون گو + ایا کرد از ان سیدی و قاری که در آنرا کس نیست جز اهل ناز  
 مرا که بنیاض نیست که + مبادا شود ظالمی سنگ + نمودار چه ظاهر از قتل تال + و لیکن گذشت این بخل خیرال  
 که نایب عین باشد انجام کار پس آنکه گفتش چنین جواب که مارا بود تا عالم حیات + نباشد بجز کار خودم و صله  
 نخواهم که عمر خرم مدام + شود و صرف جز که به نام کسی نباشد تعین من گذر سازم + نیلور +  
 اگر شرط این پذیرا شود بجا آورم هر چه ایا شود بدو کمال این همه عهد و پیمان که بود + بنظم بیان دست بسته نمود  
 بعد از و کرد و اوجان قبول روان گشت شب بیکم سوزن چو درازان مرد کامل سید به نسیم مالش به سوزید  
 رئیس که او را طلب کرد + بغیر نشاند و در انمود + پس آن طلب کرد اطفال + بنیست به پام + آن تقدرا  
 بعد از وی گفتن خوشن که اینها علما این گنند + چو سید یقین دید از انداز پیش + به حله برداشت از باجمعی  
 بحفت از عنایت که این جمله را چو اطفال خود بشهر واکله پس آن + و در فکر طاعتان مدیوار شد بر سپهر بیان  
 پس در در تعلیم با التفات + بدوشن بجز کار صومعه + شد از فتنه تعالیم مرد واکله + و اجماعان به شایسته  
 گرفتند از علم هر سبق + و اجماعان ولی گشت مال بخی + بنحوی الهه میدو مام نگردد خبر از اینانی که  
 چو طور عبادت گردید نشان از اسلام آمد سخن در میان که مخاخر این نیست + به و + بنحوی هم خبرین خدایا که  
 شایه این سخن او است و متین مقرر و لیکن نیست راه گزین کسی نیست و ناز از اهل ناز شود که نشان بن نیکار  
 شوند آن همه در پی قتل من مدبرین بحث و گیرند سخن + بنیست که این پیروان که این بنحوی هم با عرض اسلام پیش

چو ایسم با خفیه باقی نیاز چه حاجت که ظلم کنی پیش نماز به مسلمان مران جمله بودند چار و پند نداشتند از دل چه چار بایم  
 یکی علم گشت عبد الباقی به دوم بود فتح محمد زکی به سوم راهایت علم بود و پس نه کار نیت بود و از قوم این هر کس  
 چهارم که گویند برین ادب و در حل خویش برین حق داده بود و روانی سوی صحرانشندی همه هم بر غیری بدندی همه  
 بسو که باقی داشتی آنقدر بهی خوش سواد و سبکی پذیرد بگردندی آن جمله آنجا نماز و نشد بر کسی فلش ز نماز را  
 تضار و دران شست شد بکریان یکی گله بان گذر ناگهان به دید آنچه کردند آن هر چهار و دوید و با عیان نمود که  
 بیس این به حال چون گوش کرد همه و مرد و پیمان فراموش کرد و بخشتم آمد و گویم از جاکست بیخی نقل شد که در حقیقت  
 شایانگاه و قلعه محبوس کرد و سخن آنکار آن نیک مرد و چو دید این ستم سید نیک امی با طفل گفت چمن گزید و  
 مران اول تکرار دم خبر که انجام اینکار باشد تیر و تیر و اندر ز ما زرا عمل بکنون نیست و در نماز را تفرغ  
 بگفتند طفلان بعد از آنکه که این را از ما نشد بر ملا پس آنکه رسامند استاد را و شایشب ز قلعه بشد که  
 سخن چو از چاد شب گشت و درین خفا پندیده نهاد که کسان از افتاد سوی حصار یادزدان سید ناما  
 ز سید کس آنجا نشانی ندید بگشتند از آنجا کسان نامید و بر آشفته و از آنکه درین راه بناظم خبر داد و ازین ماجرا  
 که سید نه این کار آسان بود و روانه کنی درین سوی بنده و ده که اسبازم ازین سرش را جدا نمود آنچه با من جایز  
 چون بن نامه دست منظم فتاو بخواند و سبکی و حیرت بدو پس نگه طلب کرد استاد و بهر سید این حال حسرت  
 انفرمود استاد شیرین کلاه سند خوش نباشد بقول عوام ز پوران خود برگردید سوال بگشتاید و پرده از روی  
 چو این حجت آمد بناظم پسند و پاسخ نوشت این که می شنید ز پوران خود پرسید این چرا باستاند الزام باشد خطا  
 چو قانوگو خواند این نام را به پرسید با طفلان این ماجرا بگفتند طفلان که بکریان که بر عکس گفته است آن گله بان  
 نه ما را مسلمان نموده است کس نه خاطر به اسلام بوده پندشید بر گردید چه خاموش شد طاهر باطنی این سخن کرد جا  
 ازین رخ و اندوه آخر مرد و بخود راغ اسلام طفل برد و خلافت ز کفر و ضلالت برست که فتح محمد بجای نشست  
 نهان کفر و اسلام شد آشکارا شده ارض را همه لاله زار طلب کرد و طلب استاد را و دیگر بار و زار آمد و صفا  
 ز کافران و اسلام شد و ز فیضان سید و را نام شد و ز قسایم اسلام و دین خدا را تا نید و تعلیم آن پیشوا  
 چنان کثرت الی اولاد شد که نارا از اسلام آ باد شد هزاران نهفتند زیر زمین هزاران کفوند و دران دین  
 چو طفل و چو شیخ چه پرنگار چه شبان چه خاند هزاران هزار گشتند و مستند این مان و چو باورنداری بکن امتحان  
 بحکم الله این مختصر تمام سخن محمد علیه السلام قائم باید دانست که از اهل نعمتانی فتح محمدی است و به طبع



بدینان با لایان نجایخی و ولاد عبدالبی مذکور دیگر برادران ایشان با نهالا حق شده اند بخاندان فقیر حقیر معیت  
 میکنند و معجاناته از فضل معجز و اولاد پیری حقیر را قیام و جزا بر سطح ارض با غن و اقبال و عظم حاصل تمام و از این عظمیه  
 به سطره اولاد حقیر تا قیامت جاری اند این ابعاد و دلیل بر صحت بی جد و فیه که سادات صحیح الجانب مذکور کسی مجال نکات  
 است که حضرت سید کبیر شرف قدس و مکتوبات خود که نسبتا و ات هندوستان تحقیق و تحقیق کرده نوشته اند که سادات اگر در  
 حسنی و در طهارت نسبتا بی منیت بچندین اطفال شرفی موجود است هر که تحقیق نمونی نطفه و اوقات هر دو کتاب معانی  
 نماید و بیچ بی جد و فیه اوقات مقدسه حلیه کثیره در اوقات فیه ایشان حقیر اگر بر لسان گویند و انبیه وضع مذکور که  
 اندر کبر و از پیشانی سانی بخوبی و در لایا و از اعیانی نیست آنچه که مکتوبی نشاند لا با و ات و معنی میان اینها فیه مذکور می  
 که بطور انوف قبول ششوستی نموده از خوانی یک قصه که گفته شده بود قصه عبد الرحیم و عبد البی که تا فو که حلیه تقدیر  
 روزی شاه حضرت جیل الدین س که از ارجا و فیه مذکور که سادات معانی در میان آمده که بی ادبانه فیه مذکور  
 قدس عرض کرده که از جانب بیت خواهم کرد که از شاه شرف حرم که در سلون بنامیده اند حضرت در جواب این و در لایا  
 که می خواهم مریدی بنمایم که حاکم و امید به عبد الرحیم و است که در سلون فیه بیت از شاه شرف حرم ما عجب اوقات  
 افتاد که جان شبیه و عیاد و فیه در خواجیل مر حاج که مذکور یعنی عبد الرحیم بار و وار می به این فیه و حاکم که در مع عیال  
 روانه سلون بار و بیت از شاه شرف حرم شدیم که کشتی برای عیال گشت سوار شدیم کشتی و در دایب و فیه غریب رسید  
 بالخرم حاکم که دید که در حرم غریب خوابید و فیه عیال ملاک خواهند که دید و طریض طایب از شرف حرم بار و از اند  
 که در فیه حضرت خبر ما بریدارین نمیکند عظیم بخت و رسیدیم که حجر و او از شاه شرف حرم و بر آمده گفتند که شمار از کائنات  
 از پیچیده که نهایت زیارت اند التماس ما بدین باشد که ما بدینیم که گاه حضرت فیه بیایند معین این صاب قدس که جویند  
 و از زبان ابهام بیان فرمودند که خبر از اضطراب کلیدین بی عانت شما آمد جای تشویش نیست چنانکه خان لکما ان حضرت  
 دیدم قدری اضطراب من شد که ناگاه حضرت قدس و دست مبارک از کرد کشتی ریح اهل عیال بار و از بار آورده بکنار  
 رسانید و اهل عیال دیگر با لایان کشتی از تملک عظیم شد و در دهانی حضرت صاحب قدس و بخت یا نعم عبد الرحیم که در عیال  
 عجیب غریب نبوده و فیه که نرسیدند عجیب از خود طاری شد علی الصبح خود مع اهل عیال بخدمت حضرت قدس که  
 قدم مبارک افتاد و آنحضرت بفرمود از شاه و فرمود که ای عبد الرحیم چه حال است عرض کرد که تعصیر تمام قدس حاکم شود که از  
 اردو خویش نشینان گزیدیم حضرت قدس فرمود پسند که حادثه با ما عارض حال شد که چنان فیه شد و بر پای مع عیال افتاد  
 عبد الرحیم مذکور دست بستم قصه شعبه معین عرض کرد که چنانچه سالیان زبان ابهام بیان فرمود که بزرگان سلسله از میران خود

غافل فی مانند عبد الرحیم تقصیر خود از انحضرت قدس سره عاف گردند و الهده و بگویند بقیعت تمام جنبت کز دین تمام در  
 تابعه ای اندکی با جانده مانده و قصه کبریا علی که از اولاد عبد الباقی بودند باری گاری طافات اخوه در شهر کالی که عزیزان  
 قریبان و شوان انجانی مانند رفته بودند خود هستند که در قصه چو را که قریب کالی است در خاندان سید محمد کالی در خاندان  
 فی بیت همه خاندان شاه محمد اجل که ابا دینی ان خاندان از سلف تا خلف بیعت به نمایند می شدند و انوقت همه در خاندان  
 مآب حضرت شاه قیام الدین قریب سره که از باری حقیر اند بود و انجی طغر علی مذکور پیش کلمی از صاحبزادگان ان خاندان فتنه  
 انهارا که مذکور که من از شما بیعت خواهم کرد و انوشان هم قبول کردند انکشت انصاحب و در بخوابید که شخصی مذکور که جریب است  
 کوفته بنشینم و غضب بنظر این صاحبزاده با باری بین و میفرماید که شما دید خاندان را می خواهم ببینم که در آن بزرگ و کمال غضب  
 اند انصاحب و کمال حیرت و استعجاب این خواب را برنده طغر علی مذکور را طلب کرد بجا جان دادند که در طافات نیست که  
 شما انکسریم این طریقه انکسار نیست است از ایشان قصه شب بیان کردند ان شخص تبرک که در خواب شریف دیده بود و دست قد  
 اساس شاه قیام الدین قدس سره بودند طغر علی را زاده و پسران شده در موضع نار آمد و بیعت جناب ملاکسا با حاضر شده طالب  
 عفو تقصیر شدند انحضرت قدس سره فرموده شاه را که طغر علی چه حاله پیش آمد انسانی که خود را از انحضرت قدس سره فرستاد جناب قدس  
 اساس زبانیان این فرمود که کلام باغبان را بخوبی از انکسار بانی نماید بزرگان انیت هم بر این را از انکسار و پانینا طغر علی را زاده و تیره  
 و علته این اعلی شد و تمام عزیز طافات فرما بزرگ انحضرت قدس سره که در طغر علی تقصیر هم است و الله اعلم بالصواب و الله اعلم  
 بزرگان طریقت این خاندان عالیشان چه طغر علی چه فارسی چه هندی نزد هر کور و انات موضع نا ایمنی مریدان معتقدان  
 موجود است و انقیام قیامت انشا الله تعالی جاری خواهد ماند و اکثر بزرگان کور و انات محفوظ که هر چه و شام بطور و بخوانند  
 درین ساله انده یک شجره منظومه لطفا انکه از بزرگان نام بزرگان طریقت این مجاله نافع را عظمی مقبولی حاصل شود و بدین  
 کرده شد شجره منظومه خوشه الهی رحمتی بر جان دارم و برادر طلبه کان پیش از من بدینا و بعضی غرضه پیش از من فغان جرم  
 منو کردن و لم بانو رایان و تارابی سودی اقلیم لقیان و خلاصم ده زرافات جهانی که است کن فلاح جادونی

مرا برادر ازین دنیا بایمان	بخت این همه بکائنات خاصان	بخت این بزرگان طریقت	هدایت کن مرا راه حقیقت
ابو انجیران معین الدین فاضل	براه حق مائی سپهر کامل	انجیرات علی شاه دیجا که ذاتش بود خیر مضیانه	
بحر سید احمد هادی دین	که بود آگاه و ادراک سلک دین	بحر آن قیام الدین زاهد که او در حضرت حق بود عابد	
بحر ان معین الدین سید	که را در طریقت بود حبیب	بحر سید احمد مکرر که بر راه حقیقت بود اقدم	
بحر انکه نامش بود اصغر	ولی و امره فغان بود اکبر	بحر انکه دست جلال است	بجای مصد فضل و کمال است



بخت شاه مظهر سید پاک	که رفته شهر و صفش افلاک	بخت آنکه او شاه فرید است	در اوصاف کمال خود دیده است
بخت شاه اشرف ذوالکرام	که بود هالک راه امانت	بخت آن بهار الحی خوش کام	که بروی کرد این فضل انعام
بخت شاه سید احمد پاک	که بود او عاشق صدق	بخت سیدان شاو حسن نام	که در آتش قابل است کرام
بخت سید موسی مقدس	که حق اسرار او کرده مقدس	بخت سید شاه علی نام	که بوده خوش نصیب نیکو نام
بخت حضرت سید محمد	که با ذات و صفات و بود محمد	بخت آنکه شاه حسن بود	برو لطف عطای دین بود
بخت آن محمد که کرم است	بسوی خلق الطافش عمیق	بخت آن ابی نصر خوش بیان	غریب بجز عرفان بود هر آن
بخت آن ابی صالح که نمود	خدا و خلق را راضی و شغوف	بخت آن کریم النفس اعظم	که آتش عبد باز این نعم
بخت حضرت محبوب سبحان	که محی الدین لقب از در رحمان	بخت بوسعید شیخ اکرم	که دارد ذات پاکسن و عظم
بخت بوالفرح کوانه طوس	که او فقر و فاقه را بود ناموس	بخت سید یوسف که اسام	که زداش یافت حسن و قیام
بخت آنکه عبد العزیز است	بچشم دل عرفان بس غریب	بخت آنکه عبد الواحش نام	این زداش پاکش گشت فرجام
بخت شیخ عبد الله بو بکر	که با شبلی ملقب بود در هر	بخت آن جنید حواجه اکبر	که شد بغداد از داغش غمر
بخت سمری سقطی سب	که چرخ بدای بد ماه انور	بخت مکرخی معروف و ان	که آفت بود بر سر آریزدان
بخت آن علی موسی همدان	که در راه طریقت یافت انجام	بخت موسی کاظم بایان	امام زمره همدان رحمان
بخت جعفر صادق شهنشاه	که در چرخ امامت بود چون ماه	بخت آن امام دین اسلام	که است شهر محمد باقرش نام
بخت آنکه زین العابدین است	که عالم ناصر دین متین است	بخت آن حسین سبط احمد	شهید کربلا با بخت اسعد
بخت آن علی ذوالکرام است	که شد روشن از دره ولایت	بخت احمد مختار عالم	که در دین بر و بر آل کرم
شفیع سازد در دشت اورا	که فیل کهن برورش را و را	ز فیض روح این صایان	شود سکر است و سحران
مرا ایان کامل و خدایا	بخت سرور خیر البرایا	گناه من بخش ای بارحم	بخت احمد اول مکرم
بفضل تو منم هر لحظه راجی	یا آورم امید من الی	مرا رسوا کن در نور محشر	شفیع من بکن ذات میسر
مرا از آفت دنیا ربا کن	و مرا بر طریق مصطفی کن	ز دیدار پیوسته گردان	هم از دیدار تو کن روح شاد
بمهر آل و اصحاب پیوسته	و در دایره یار و محشر	بایا که ازین عالم بر دار	لکن شایسته ای خلقی با برار
رسید این شجره غوثی با تمام	رسد خوانند از دهر و تمام	الهی هر کسی کین شجره خواند	ناو محروم از فضل تو ماند
بجنت جاده او را خدا ایا	بخت آل آن خیر البرایا	بهر و این همه خاصان حشر کن	ز عصیان و در محشر کند کن









آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---

۱۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۲۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۳۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۴۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۵۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۶۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۷۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۸۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۹۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند  
۱۰۔ اراکین مجلس شورای اسلامی که در این مجلس شرکت میکنند





